

شماره ۷۸

جزوه مطالعاتی

قرارگاه شهید باقری

علل پیشرفت و
انحطاط مسلمانین

صلى الله عليه وسلم

علل پیشرفت و انحطاط مسلمانان

علل پیشرفت و انحطاط مسلمین

کسی که با بال اندیشه در فضای تاریخ اسلام به پرواز درمی آید و از ارتفاعات تفکر و تخیل به اطلس زرین سرزمین های اسلامی می نگرد، به خوبی می بیند که مسلمانان از صحرای تفتیده و آتش خیز حجاز برخاستند و در مدتی کوتاه، از غرب تا اسپانیا و از شرق تا ماورای سلسله جبال انیدوس پیشروی نمودند و از مراکش تا زنگبار، از سیرالئون تا سبیریّه و چین و از بوسنیا تا گینه جدید به نام مسلمانان رقم خورد و درفش افتخار آفرین اسلام در بخش عظیمی از جهان به اهتزاز درآمد و فرهنگ و علوم در ابعاد مختلف گسترش یافت و انشعاب علوم و فنون و صنایع پی ریزی شد.

هر کس، با دیدن این تصویر، پیشرفت اعجاب انگیز مسلمانان را تحسین می کند و در حیرت و ناباوری می ماند که راز این همه پیشرفت چیست آنان چگونه در مدتی اندک این تمدن عظیم را پی نهادند؟ آیا پیدایش جهان بینی و تفکری نو در پرتو قرآن، چنین تمدنی پدید آورد یا فراگیر و فطری بودن اسلام؟ آیا توجه اسلام به علم و دانش و تشویق مسلمانان به آموزش و توسعه علوم و معارف عامل محرک تاریخ جدید گردید یا پایبندی مسلمانان به ارزش های اخلاقی و تسامح و تساهل در روابط عمومی و سیاست خارجی؟ آیا شیوه رهبری و حضور رهبرانی همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام، قلمرو آیین اسلام را گسترده ساخت یا پشتیبانی نظری و عملی مردم و یا عوامل و علل دیگری جز این ها در کار بوده است؟

اکنون که به نقشه نگاه می کنیم، می بینیم بخشی از آن همچون سرزمین اسپانیا و بخشی از فرانسه، از اطلس تاریخ اسلام، به کلی حذف شده و به جای مساجد، کلیساها سر بلند کرده اند و به جای صوت قرآن و اذان، صدای ناقوس به گوش می رسد.

اکنون نگین مقدّس «قدس» در انگشتری استکبار جهانی جا دارد و سرزمین فلسطین لانه فساد و خون ریزی صهیونیسم است، مسلمانان جهان جامه عزت افکنده و رخت عزلت به بر کرده اند، بیگانگان بر آنان تدبیر می کنند و سرنوشتشان در مراکز سرمایه داری یا قطب های شرق و غرب، رقم می خورد، مال و ثروت انبوهشان به غارت می رود و آتش جنگ و اختلاف و حدتشان را به باد داده است.

قطعاً با دیدن این منظره مصیبت بار و جان سوز، طبیعی است ناباورانه از خود پرسیم: چرا آن پیشرفت پرشتاب به جمود و رکود گرایید؟ چرا مرکب مسلمانان از حرکت باز ایستاد؟ آیا گرایش های جاهلی و عوام گرایی مسلمانان و تحریف و توجیه معارف دینی توسط برخی از آنان چنین رکودی را پدید آورد یا زمامداران خودسری همچون امویان و عباسیان و مغولان؟! آیا بدفهمی ها و برداشتهای سلیقه ای از مفاهیم کلیدی تعالیم دینی - همانند دنیا ستیزی و زهد گرایی، جبر و اختیار و قضا و قدر - عامل چنین انحطاطی شد یا ثروت اندوزی، رفاه زدگی و دنیا گرایی مسلمانان؟ آیا استعمار خارجی و اعمال نفوذ فکری و فرهنگی بیگانگان، جوامع اسلامی را به مرز سقوط کشاند یا استبداد و استکبار داخلی و حرکت های نظامی و زورمداری حاکم آن وقت؟

در هر صورت، دروازه تاریخ، دو پرچم فتح و شکست و تهنیت و تعزیت مسلمانان را هنوز بر بالای سر خود دارد و فراز و فرود این دو تصویر زیبا و زشت را به خوبی نشان می دهد. هر بیداردلی، به ویژه دیرآشنایان جبهه و جهاد و شاهدان فتح و شکست این پرسش ها را دارد.

این جزوه درصدد پاسخ‌گویی به همه آن‌هاست؛ یعنی: علل پیشرفت اسلام چه بود و چه عواملی مسلمانان را به انحطاط کشاند؟ آیا می‌توان چاره‌های اندیشید و دوباره به آن سرچشمه راه یافت؟ چگونه؟ با چه فکری؟ از چه راهی؟ و با کمک چه کسانی؟ آیا فقط اتحاد عملی مسلمانان در این راه چاره‌ساز است یا باید به بازشناسی معارف اسلام و به یک نهضت علمی فراگیر دست زد؟

مقصود از علل پیشرفت، بررسی عوامل و کشف ریشه‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی تأثیر و نفوذ «کمی» و «کیفی» آیین اسلام و گسترش سریع فرهنگ و تمدن اسلامی، در جوامع بشری است و مقصود از «علل انحطاط» بررسی زمینه‌های رکود و تنزل مظاهر تمدن اسلامی همچون علوم و فنون مختلف، سیاست، حکومت، مدیریت، آزادی و ... است.

واژه پیشرفت دست‌کم در این مقال، حامل دو مفهوم است: یکی تمدن و ترقی محتوایی و فرهنگی و دیگر، گسترش جغرافیایی، فرامرزی و جهان‌وطنی.

گرچه سیر تکاملی و روند پیشرفت و عقب‌گرد مسلمانان مقید به زمان دقیق و شکل خاصی نیست چراکه آنان در اوج پیشرفت و گسترش گاهی با رکود و عقب‌نشینی مواجه می‌شدند و اصولاً شکست و پیروزی و صعود و نزول به‌صورت متناوب برایشان پدید می‌آمد.

ولی ما هجرت را مبدأ تمدن، و نقطه آغازین پیشرفت اسلام و نیمه قرن ششم را پایان آن و آغاز انحطاط، به‌ویژه انحطاط سیاسی مسلمانان قرار دادیم. و به یک کلام مدار زمانی این تحقیق ما در حد فاصل میان سال ۶۲۳ میلادی تا ۶۵۰ قمری است. یعنی از هجرت رسول اکرم تا هجوم مغول‌های غارتگر است.

درس اول ملاک پیشرفت و انحطاط

تعریف «تمدن» و انواع آن

«پیشرفت» عبارت است از:

«پیدایش و توسعه تفکر دینی و خلاقیت فرهنگی، ایجاد امنیت عمومی و آسایش جامعه.»

ویل دورانت در این باره می‌نویسد:

«ظهور تمدن هنگامی امکان‌پذیر است که هرج‌ومرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد؛ چه فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنج‌کاو و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می‌افتد و انسان خود را تسلیم غریزه‌ای می‌کند که او را به شکل طبیعی، به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می‌دهد.»

ما در این جزوه، پیشرفت و تمدن خاص دینی و فوق‌مادی را دنبال می‌کنیم؛ با این توضیح که تمدن‌ها و پیشرفت‌های بشری به سه قسم تقسیم می‌شود:

- 1- پیشرفت و تمدن مادی که در آن، ارزش‌ها به امور حسی و مادی منحصر می‌گردد و نسبت به ارزش‌های معنوی، بی‌اعتنایی و حتی کینه‌توزی می‌شود و همه‌چیز از دید سودجویی و لذت پرستی مورد توجه قرار می‌گیرد.
- 2- پیشرفت و تمدن معنوی که تمام ارزش‌ها متعلق به معنویات و مسائل فوق مادی است و واقعیت‌های حسی و مادی کاذب و پلید است.
- 3- پیشرفت و تمدن جامع که در آن، هم ارزش‌های مادی و حسی مورد توجه است و هم ارزش‌های معنوی. در چنین تمدنی، زندگی به زیان دیگری مورد غفلت قرار نمی‌گیرد و پیشرفت تک‌بعدی تحقق نمی‌پذیرد؛ جامعه پیوسته با دو بال معنوی و مادی به‌سوی چشمه‌سار حیات پرواز می‌کند.

مفهوم «انحطاط»

«انحطاط» و «عقب‌ماندگی» نقطه مقابل «پیشرفت» و «تمدن» است. با روشن شدن مفهوم تمدن، مفهوم انحطاط نیز روشن می‌گردد؛ زیرا «تعریف به اضداد» از راه‌های شناخت مفاهیم است. کسی که «عقل و علم» را تبیین می‌کند، از تعریف «جهل و نادانی» بی‌نیاز است. پس با توجه به این قاعده، می‌توان گفت:

«انحطاط عبارت است از فقدان یا محدودیت مظاهر دینی و فرهنگی و غروب امنیت و آسایش جامعه.»

مظاهری از پیشرفت و انحطاط

اکنون باید به معیارها و ملاک‌های هر یک از پیشرفت و انحطاط پرداخت و با ارائه نمونه‌هایی از جوامع پیشرفته و عقب‌مانده، حدود مرز آن‌ها را نشان داد؛ از جمله:

الف - توحید و شرک

پیشرفت‌های مادی و صنعتی فقط بخشی از زندگی انسان را تأمین می‌کند و به تنهایی سعادت و خوش‌بختی نمی‌آورد و پاس‌خگوی همه خواسته‌های فطری بشر نیست، بلکه باید به موازات این، پیشرفت در ابعاد معنوی، اخلاقی و انسانی نیز تکامل یابد و خلأهای روحی و روانی را جبران نماید. بی‌شک، سرچشمه حیات معنوی و همه امور دینی و اخلاقی پذیرش توحید و پرستش خدای یگانه است. بی‌اعتنایی به مسائل معنوی و غفلت از حاکمیت خداوند، غفلت از واقعیات زندگی و شئون انسانی است. هواپرستی، بردگی فکری و مال‌پرستی (به‌جای خداپرستی) جامعه را به‌سوی سقوط و انحطاط می‌برد و مانع از تغییرات بنیادین فرهنگی و اخلاقی می‌گردد. قرآن یکی از مظاهر برجسته جامعه مطلوب را اعتقاد به توحید و دوری از شرک می‌داند. هر پیامبری که از جانب خدا مبعوث شده نخست توحید و یگانه‌پرستی را مطرح ساخته، سپس دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی را بیان کرده است. جامعه پیشرفته و دولت کریمه حضرت مهدی (عج) نیز بر پایه پرستش خدا و قطع بنیادین شرک استوار می‌باشد.

ب- اتحاد و اختلاف

وحدت نظری و عملی و هماهنگی عناصر مؤثر جامعه از نشانه‌های روشن پیشرفت و تمدن و در مقابل، تفرقه و تعصب، گرایش‌های نژادی، پراکندگی و اختلاف از نشانه‌های سقوط و انحطاط است. در جامعه‌ای که تکبر، حرمت و ارزش‌یابی افراد بر اساس جنسیت، تابعیت، رنگ و زبان مبتنی گردد، پایه‌های پیشرفت مستحکم نمی‌شود و کاروان تمدن به پیش نمی‌تازد. اما در سایه انسجام و همبستگی، سنت‌ها و نظر‌ها به هم می‌آمیزد، بر کمالات و امتیازات اقوام و افراد جامعه افزوده می‌شود، کمبودها و نقص‌های اجتماعی تأمین می‌گردد، اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها باهم آشتی می‌پذیرد، تعاون و همیاری جان می‌گیرد، بازار و بازرگانی رونق می‌یابد و ارکان حکومت و پایه‌های دولت تقویت می‌شود.

ج- فرمان‌برداری و نافرمانی

یکی از ملاک‌های پیشرفت، فرمان‌برداری از رهبران، مصلحان و مدیران مکتبی و دلسوز جامعه است. جامعه‌ای که گوش به فرمان رهبر خود باشد و در همه موارد، از او اطاعت کند به چشمه‌سار سعادت می‌رسد، ولی با نافرمانی و تصمیم خودسرانه، ره به جایی نمی‌برد. در این صورت، رهبران و سیاست‌گذاران نیز هر چند وارسته و کاردان باشند، نمی‌توانند اهداف و آرمان‌های عالی خود را پیاده کنند؛ چراکه نظر و فرمان رهبر با اطاعت مردم محقق می‌شود، و گرنه رأی و اندیشه‌اش هر چند صائب و پسندیده باشد ارزش عملی پیدا نمی‌کند و جامعه عمل نمی‌پوشد و در مثل، به سر بی تن می‌ماند. قرآن کریم قوم سبأ را نمونه‌ای از جوامع نسبتاً متمدن معرفی می‌کند که دارای این دو ویژگی بودند: هم در کارهای خود اتفاق نظر داشتند و هم از پیشوای خود فرمان می‌بردند.

د- عدالت و استبداد

آزادی و عدالت اجتماعی و ظلم و استبداد از مظاهر بارز پیشرفت و انحطاط است؛ جامعه‌ای که بر پایه آزادی اندیشه و عدالت اجتماعی استوار باشد، در افق روشنی از تمدن انسانی قرار می‌گیرد. به عکس، جامعه‌ای که اختناق و استبداد در آن حاکم باشد، راه کارهای پیشرفت را به روی خود می‌بندد و در سیاه‌چال انحطاط باقی می‌ماند.

ه- جهل و دانش

آشنایی با علوم و فنون از دیگر مظاهر تمدن، و جهل و ناآگاهی و نداشتن شناخت کافی نسبت به علم و صنعت از نشانه‌های عقب‌ماندگی و سقوط است. جامعه‌ای پیشتاز است که بهره‌ای از معارف بشری را دریابد و گامی فراسوی علم و معرفت بردارد، و گرنه در پیچ‌وخم حیات، همچنان حیرت‌زده می‌ماند و ره به جایی نمی‌برد.

و- امنیت و ناامنی

آرامش و امنیت مرزی، اقتصادی، قضایی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از دیگر ملاک‌های پیشرفت و تمدن است و در مقابل، اضطراب و ناامنی از نشانه‌های انحطاط یک جامعه؛ چراکه رشد و تعالی همه‌جانبه تعلیم و تربیت و دیگر ابعاد زندگی مادی و معنوی در سایه امنیت و آسایش امکان‌پذیر است و تلاش و تکاپوی افراد در گهواره امنیت جهت و جریان می‌یابد.

از این رو، قرآن کریم امنیت عمومی را زمینه‌ساز پذیرش و گسترش مکتب الهی می‌داند؛ نخست آسایش و آرامش اجتماعی و سپس توحید و ایمان به خدای یگانه را مطرح می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن را از نعمت‌های مهم و مجهول‌القدر معرفی می‌کند:

دو نعمت ناشناخته‌اند: تندرستی و امنیت.

ز- استقلال و وابستگی

استقلال در سیاست و امور فرهنگی و اقتصادی و به‌عکس، گرایش و وابستگی به دیگران معیار دیگری از تمدن و انحطاط است. جامعه‌ای که بر پایه نیروی انسانی، فکری و اقتصادی خود، سیاست‌گذاری کند به‌یقین ستاره اقبالش می‌درخشد و بر سریر سعادت تکیه می‌زند و تاج سیادت بر سر می‌نهد ولی کشوری که بر اساس تقلید و وابستگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی گام بردارد، نمی‌تواند پیش‌تازد و برای همیشه، در آن سوی مرز می‌ماند؛ چراکه تقلید و وابستگی در اندیشه و عمل، جامعه را سست و محدود می‌کند، اعتماد به‌نفس را از بین می‌برد و زمینه را برای پذیرش نقشه‌های استعمار آماده می‌کند.

درس دوم پیدایش تفکر دینی

پس از نشان دادن تصویری روشن از مفاهیم پیشرفت و انحطاط، به علل پیشرفت مسلمانان می‌پردازیم. اندیشمندان و تحلیل‌گران تاریخ در تبیین علل پیشرفت سریع اسلام، بر سه نظرند:

۱- گروهی معتقدند که علل حقیقی نهضت اسلامی و سرعت گسترش آن نامعلوم است و ما نمی‌توانیم عوامل اصلی آن را دریابیم.

۲- گروهی می‌گویند که این پدیده مهم تاریخی را پوشانند و با اصطلاحاتی مطلق و مبهم همچون «مقتضای محیط و تاریخ» آن را توجیه نمایند.

۳- نظریه سوم که به توضیح و تبیین آن می‌پردازیم، عبارت است از این که برخی از اندیشمندان و جامعه‌شناسان و مورخان، به‌عکس گروه اول و دوم، راز این پیشرفت را مرهون عواملی می‌دانند؛ از جمله:

پیدایش تفکر دینی؛

فراگیری و جامعیت اسلام؛

فطری بودن اسلام؛

توجه به علم و دانش؛

پابندی مسلمانان به ارزش‌های اخلاقی؛



ما هر یک از این‌ها را در درس مستقلی تبیین خواهیم کرد. در این درس به توضیح نخستین علت پیدایش تفکر دینی می‌پردازیم:

مطالعه عمیق و مذهبی گذشته جوامع اسلامی نشان می‌دهد که اسلام نخستین چیزی که از مردم گرفت، افکار بی‌اساس و عقاید خرافی بود و به‌جای آن، تفکر دینی را در آن‌ها پدید آورد؛ تشنگی افکار را به وحدت عقیده تبدیل کرد. مردم در سایه آیین آسمانی اسلام، به یک مکتب گرویدند و فکر واحد، آرمان واحد و عقیده واحد پیدا کردند. اسلام حصارهای پوچ‌گرایی و مادیت را در هم شکست و روزنه روشنی به روی جهانیان گشود؛ آن‌ها را با قطب‌نمای قرآن، از امواج پرتلاطم عبور داد و به‌سوی ساحل نجات رهنمون شد؛ اصول زندگی را بر پایه تفکر دینی بنیان نهاد، روح بندگی در آن‌ها دمید و توانست حیثشان را هدف‌دار سازد و از حیرت و درماندگی برهاند و به‌سوی افق روشن هدایت کند.

جهان‌بینی و تفکر نو

دعوت اسلام به توحید در اوج بت‌پرستی، عرضه اندیشه‌ای نو بود. اسلام نخست کوشید تا دید بشریت را نسبت به جهان و چگونگی هستی تصحیح کند تا انسان بتواند کائنات را درست بشناسد، رابطه جهان در حال تحول را با مبدأ ثابت درک نماید، راز آفرینش و حکمت وجود خود را دریابد، از پوچ‌اندیشی به رهد و فلسفه حیات را بفهمد.

بدین منظور، اسلام نهاد اصلی نهضت دینی را جهان‌بینی ویژه توحیدی قرارداد گرچه پیش از اسلام نیز ادیان توحیدی حاکم بودند، ولی آن‌ها باگذشت زمان، تحریف‌شده دگرگونی یافته بودند و توحید محض از میان پیروان ادیان رخت بر بسته و یگانه‌پرستی همچنان متروک مانده بود. علاوه بر آن، در مکاتب فلسفی نیز که چه‌بسا در برخی از اقطار جهان یافت می‌شد، توحیدی از گونه توحید قرآن به چشم نمی‌خورد؛ درباره شناخت خدا، صفات ذاتی و فعلی او و چگونگی علم و اراده‌اش، اصول ناب‌ی همانند آنچه قرآن عرضه کرد، به‌هیچ‌وجه، وجود نداشت. گوستاو لوبون می‌نویسد:

«به‌راستی، در میان تمام مذاهب دنیا، تنها اسلام است که این تاج افتخار را بر سر نهاده و اول‌از‌همه، وحدانیت صرفه و خالص را در عالم انتشار داده است. این توحید خالص محض را چون در آن، هیچ‌گونه پیچیدگی و معمای نیست، به‌آسانی می‌توان فهمید و ایمان به امور متضادی که در ادیان دیگر تعلیم داده‌شده و عقل سلیم ابتدا نمی‌تواند آن را قبول نماید، هیچ‌یک در این دیانت وجود ندارد و تمام سادگی و شأن و مقام اسلام روی همین وحدانیت خالص است.»

اسلام به‌جای ثنویت، تثلیث، ماده‌گرایی و آفتاب‌پرستی، توحید و خداپرستی را به مردم عرضه کرد و آنان را از شرک در عبادت و خالقیت بر حذر داشت. اسلام توحید را، چه ذاتی، صفاتی یا فعالی، در پر اوج‌ترین شکلش به مردم آموخت و آن را پایه اصلی عبادت و زندگی قرارداد؛ آنچه هم مبنای فلسفی دارد و هم محرک فکر و اندیشه است.

اسلام عبادتی در نهایت معقول و در اوج معنویت و در کمال لطافت اندیشه پی نهاد و این سان میان انسان و خدا پیوند برقرار کرد.

مبانی اندیشه توحید

اسلام به منظور ایجاد، تعمیق و توسعه تفکر دینی، مردم را به مطالعه دقیق در پدیده‌های جهان فراخوانده، تفکر در طبیعت را برترین عبادت اعلام داشته، میان طبیعت و تربیت، و تکوین و تشریح پیوندی زیربنایی برقرار نموده، آنان را به مطالعه درون‌ذاتی و برون‌ذاتی - اندیشه در آیات انفسی و آفاقی - دعوت کرده، فطرت دینی را با طبیعت بیرونی هماهنگ ساخته و پیوسته سخن از زمین و آسمان، خورشید و ماه، نور و ظلمت و دیگر اسرار خلقت به میان آورده است تا بدین وسیله، آن‌ها را با مبدأ هستی و آفریدگار جهان بیش تر آشنا سازد.

دعوت قرآن به توحید، دعوتی است صادقانه و مبتنی بر تعقل و بینش عمیق، نه سطحی و عوامانه. از این رهگذر، تعبیرها و کلمه‌هایی همانند نظر، بصیرت، تعقل، «اولوالالباب» «اولوالابصار» را به کار می‌برد تا مخاطبانش هدفمندانه بیندیشند، صاحب چشم بینا و گوش شنوا باشند و مغز و لب و هسته اصلی وجودی خود را به کار گیرند. اسلام مانند آیین یهود نیست که بیهو را خدای اختصاصی ملت یهود بداند و برای دیگر ملت‌ها، حق حیات قائل نباشد و در راه تحقق آرمان‌های ملی و مذهبی خود، از هیچ‌گونه حيله و مکر و قتل و غارت و سرقت و اختلاسی دریغ نورزد.

مانند مسیحیت تحریف شده نیست که خدا را در عین وحدت، در سه پدیده «اب، ابن و روح القدس» خلاصه کرده، به «تثلیث» قائل شود و در توجیه آن، اعلام کند که عقل را در ایمان راهی نیست و باید کور کورانه آن را پذیرفت.

اصل معاد

اعتقاد به اصل «معاد» نیز از اصول بنیادین اسلام است که قرآن آن را همانند اصل «توحید»، با استدلال و اقتناع عقل و وجدان و با روشن‌ترین دلایل اثبات نموده و کوشیده تا انسان زنجیر تقلید را بگسلد و از مرحله ظن و پندار به رهد و به معرفت یقینی برسد. در این مسیر، گاهی از پدیده‌های مادی سود جسته و به نمونه‌های گویایی از طبیعت پرداخته، آینده روشن و حیات مجدد انسان را با تجدید حیات گیاهان مقایسه کرده و از زمستان و بهار و مرگ و حیات زمین دلیل آورده است.

مبارزه با تفکر غیر دینی

اسلام از بدو ظهور، با هر سلیقه و اندیشه‌ای که با تفکر دینی در تضاد و تراحم بوده مبارزه کرده و با هرگونه ملیت پرستی و نژادگرایی مخالفت نموده است، هیچ‌یک از امتیازات و طبقات اجتماعی را به رسمیت نشناخته و ملاک ارزش‌های اجتماعی را تنها تدبیر و تقوا اعلام داشته است:

«انَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیكُمْ»؛

به حق، گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.

مفهوم فراگیری

دومین عامل پیشرفت مکتب اسلام جامع و فراگیر بودن آن است. جامعیت به مفهوم وسیع آن، در مثلث کمال نهایی، جهان‌وطنی و وضوح و روشننگری قابل تصویر است. در این درس، به توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

۱- کمال نهایی:

قرآن و تعالیم اسلام تمام مصالح فردی و اجتماعی را در نظر گرفته و قوانینی را تشریح نموده است که می‌تواند پاسخگوی نیازمندی‌های گوناگون جوامع بشری باشد و بر همه ابعاد مادی و معنوی انسان‌ها نظارت کند. دین اسلام در یک سلسله آداب اخلاقی و عبادی محصور نیست، بلکه در زمینه‌های گوناگون فرهنگ، اقتصاد، سیاست، حقوق، قضا، معاملات، معارف عقلی، مبانی اخلاقی، روابط اجتماعی، ازدواج، حدود، قصاص و دیگر مسائل مهم فقهی و سیاسی، قانون‌گذاری نموده و در هیچ یک از ابعاد زندگی عاجز نمانده، هیچ مشکلی را بی‌پاسخ نگذاشته و از بیان چیزی دریغ نورزیده است.

پس از انتشار تعالیم قرآن، جوامع صدر اسلام در حجاز و خارج از آن، دریافتند که اسلام دینی است متمایز از ادیان گذشته؛ دینی است برخلاف ادیان هندی و چینی که فعالیت انسانی را به جهان و اوسین مختص می‌کند و برخلاف انجیل تحریف یافته که دیانت را در عزلت‌گزینی و رهبانیت و دوری از جامعه خلاصه می‌کند، بلکه مکتبی است دنیوی و اخروی؛ مکتبی است که پیروان راستین آن تأمین دنیا را در کنار آخرت از خدا می‌خواهند.

۲- جهان‌وطنی:

اسلام وقف هیچ عصر و نسلی نیست، آیینی است جهانی و همگانی؛ همه عالمیان و عموم مردمان و تمام قبیله‌ها و نژادها مخاطب این مکتب‌اند.

این بانگ، یگانگی خانواده بشری و ارزش انسان را ندا داد و بنیادهای واهی مبتنی بر تعصب و نژادپرستی را فروریخت و در دنیایی که اسیر تبعیضات دینی و قومی بود، نفخه تازه‌ای دمید و با ایجاد «دارالاسلام»، که مرکز واقعی آن قرآن بود- نه شام و عراق- تعصبات قومی و نژادی را با «جهان‌وطنی» چاره کرد. پس آیین اسلام نه از نظر مکان محدود به حدود مرز خاصی است و نه از نظر زمان. اسلام در بلندای بام زمان قرار گرفته و شامل همه نسل‌ها و عصرها است. مردم در هر شرایط زمانی و مکانی می‌توانند خود را با برنامه‌های آن تطبیق دهند و این گفته حضرت صادق علیه‌السلام است که فرمود:

«قرآن زنده و جاویدان است و هرگز از بین نمی‌رود و مانند پیدایش و جریان شب و روز در همه ادوار و زمان‌ها جریان و سریان دارد و بمانند حرکت و سیر آفتاب سیر می‌کند و همان‌گونه که به مسلمانان آن دور آن روشنایی می‌بخشید، برای آیندگان نیز نورافکنی روشنی‌بخش خواهد بود.»

۳- وضوح و روشنگری:

اسلام همچنان که در ارائه مواد گوناگون قانونی غنی است و در این زمینه، هیچ کمبودی ندارد، در وضوح و گویایی قوانین نیز در کمال مطلوب است و هیچ گونه اختلاف و تناقضی در آن به چشم نمی‌خورد، با این که قرآن در دوران پرتلاطم و مقارن رویدادهای ضدونقیض زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نازل شده است: آغاز رسالت؛ هنگامی که مسلمانان در اقلیت دردناکی به سر می‌بردند، پایان رسالت؛ هنگامی که سرزمین عربستان تحت سیطره اسلام قرار گرفته بود، در غم‌ها و شادی‌ها، در شکست‌ها و پیروزی‌ها، هیچ گاه لحن آیات و شیوه آن‌ها مختلف و متضاد نیست.

همچنین در قرآن، موضوعات گوناگونی از جهان‌بینی الهی گرفته تا موضوعات تاریخی، علمی، فلسفی، اخلاقی و مانند آن مطرح شده است، بدون این که تناقض و تضادی میان آن‌ها وجود داشته باشد، با این که قرآن یک کتاب علمی معمولی نیست که دقت خاصی در مقدمات، ابواب، فصول و نتایج مسائل آن مبذول شود، با وجود آنکه این عدم تقید به‌طور طبیعی، می‌بایست اختلافات و تناقض‌گویی‌هایی را در قرآن پدید آورد. علاوه بر آن، جامعه‌ای که پیامبر صلی‌الله علیه و آله در آن زندگی می‌کرد بی‌قانون و عقب‌مانده بود، برخی از مسیحیان و بیگانگان نیز در صدد یافتن اختلاف و تناقض در قرآن بودند، اما با این وصف، هیچ اختلاف و تناقضی در مجموع آن یافت نمی‌شود.

پس با دقت در مفاهیم و ابعاد سه‌گانه «فراگیری و جامعیت اسلام»، مردم، به‌ویژه افراد آگاه و مطلع، درمی‌یافتند که این مکتب دارای نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تربیتی است و هرگز مانع پیشرفت و توسعه نمی‌باشد، بلکه راهگشا و پشتیبان آن است و نیز درمی‌یافتند که دین اسلام برخلاف مسیحیت، نسبت به دنیای مردم بی‌تفاوت نیست، بلکه دنیا را نیز مطلوب می‌داند و نیازمندی‌های رو به گسترش بشر را تأمین می‌کند و حل و فصل دشواری‌های جوامع را بر عهده دارد. مردم با درک و دریافت عینی این حقایق روشن، بی‌تردید و باذوقی سرشار به اسلام می‌گرویدند و در پیشرفت آن، گام‌های مؤثری برمی‌داشتند.

تفقه‌پذیری

از جمله اشکالاتی که بر جامعیت اسلام وارد شده، تعبدی بودن آن است؛ بدین معنا که بیش‌تر دستورات اسلام مبتنی بر تسلیم و تعبد محض است؛ عقل و اندیشه نقشی در آن‌ها ندارد و این خود، نادیده گرفتن عقل و سد راه اندیشه است.

در پاسخ، باید گفت: مکتب اسلام از عقل و اندیشه تجلیل کرده و انسان را به تعقل و تدبیر فراخوانده؛ قرآن کریم پنجاه مرتبه از «عقل» و شانزده مرتبه از «تفکر» نام برده و آن را «عقل معتبر» شمرده است.

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله عقل را پایه دین و امام صادق علیه‌السلام آن را پیامبر باطنی و حجت ثابت میان خدا و بندگانش خوانده‌اند. با این گونه ارج‌گذاری نسبت به عقل، می‌توان گفت که دین اسلام تعبد پذیر نیست، بلکه تفقه‌پذیر است. در این مکتب، دستور تعبد محض و خالی از مصلحت و حکمت وجود ندارد، بلکه همه احکام بر اساس حکمت جعل شده و بین حکم عقل و شرع تلازم برقرار است؛ یعنی: هر چه را عقل بر لزوم آن حکم کند، دین هم به لزوم آن حکم می‌نماید و هر چه را دین به آن حکم کند، عقل نیز به لزوم آن حکم می‌نماید؛ اگر عقل مصلحتی را کشف کرد- کشف یقینی و قطعی، نه کشف ظنی و احتمالی- باید به آن حکم کرد.



پس قاعده ملازمه برگرفته از آیات و روایات پاسخگوی تعبّدی بودن احکام است.

درس چهارم: فطری بودن اسلام

همگون بودن شریعت الهی با سرشت آدمی از دیگر علل گرایش مردم به اسلام محسوب می‌شود. تکوین و تشریح دو مقوله منسجم و دو بازوی مقتدری هستند که در تمام زمینه‌ها، به‌طور هماهنگ عمل می‌کنند و مخالفت و تضادی میان آن‌ها نیست. هرگز ممکن نیست که فرمان تکوینی خدا بر انجام کاری و فرمان تشریحی او برخلاف آن صادر شود. بنابراین، نه تنها ارکان نخستین دین، بلکه اصول کلی آن ریشه در اعماق وجود انسان دارد که از آن در قرآن، به «فطرت» تعبیر شده و به معنای نوع خاصی از خلقت است.

فطرت از کلمه‌های خاص قرآنی است که در خصوص انسان و ارتباط او با مکتب آسمانی برای نخستین بار در قرآن به کار رفته و پیشینه ادبی ندارد.

تعریف «فطرت»

«فطرت» در علم کلام و عقیده‌شناسی و در تفسیر و معارف قرآن، به گونه‌های متفاوتی تعریف شده است:

۱- عده‌ای آن را «عقل ابتدایی بشر» می‌دانند، غافل از آن که عقل ابتدایی، تناقضات و مطالب متضاد را می‌پذیرد و به افسانه و خرافات نیز ایمان دارد، درحالی که فطرت چنین نیست.

۲ «فطرت نیروی پیچیده‌ای است که حق را بر دل و مشاعر انسان تحمیل می‌کند.» این تعریف مخالف حس وجدان و پذیرش اختیاری دین است. اگر این مفهوم درست بود، می‌بایست همه مردم حق را به‌طور یکسان می‌پذیرفتند و حتی دو نفر در آن اختلاف نمی‌کردند.

۳- برخی برآنند که «فطرت، صفحه سفیدی است که در بدو امر، چیزی در آن نیست، ولی هرچه در آن نوشته شود می‌پذیرد، چه الهام رحمانی باشد و چه وسوسه شیطانی.» این تعریف نیز کامل و درست نیست؛ زیرا دین چیزی نیست که بشر نسبت به آن بی‌تفاوت باشد، بلکه حقیقتی است که طلب و خواست آن در سرشت و نهاد آدمی نهفته است، بسان هسته خرما و انار که در ذات آن‌ها استعداد درخت خرما و انار شدن وجود دارد و هسته خرما به درخت انار و هسته انار به درخت خرما تبدیل نمی‌شود.

۴- فطرت «شعور ذاتی است که انسان در درون خود می‌یابد و هیچ عاملی بر آن نمی‌شناسد؛ مانند کسی که کار بدی انجام داده یا در حال انجام دادن است و خود را نکوهش می‌کند، درحالی که به یقین می‌داند کسی از کار وی آگاه نیست. از سوی دیگر، می‌دانیم که سرزنش درونی غالباً واکنشی از تقلیدها و مقایسه‌هایی است که در جامعه پدید می‌آید یا ناشی از ایمان به خدا و روز قیامت می‌باشد.

بنابر آنچه گفتیم، «فطرت، مجرد استعداد و آمادگی است برای پذیرش خیر و پرهیز از شرّ به محض درک و دریافت خیر و شرّ بودن هر یک از آن‌ها.» به دیگر سخن؛ «فطرت عبارت است از: استعداد پذیرش کلیات شرایع الهی نزدیک به فعلیت.»

از تعریف‌های گذشته، برمی‌آید که فطرت آینه‌ای است که در آن، وجود خدا و عناوین کُلی شرایع منعکس می‌شود و انسان به‌طور خودکار، خیر و نیکی و شرّ و فساد را درمی‌یابد، به شرطی که بینایی او به حال خود بماند و چشم بصیرتش در اثر تعلیمات سوء خانواده و محیط در پرده گمراهی قرار نگیرد و روح خود را با عادت‌ها و تقلیدها آلوده نسازد؛ «۶» همانند دستگاه تصویربردار قوی و مدار بسته‌ای که همچنان به تصویر و ضبط صحنه‌ها و صداها می‌پردازد، ولی اگر مانعی پیش آید از انعکاس صوت و تصویر بازمی‌ماند.

منافع، مصالح و مفاسد عارضی و برون‌ذاتی انسان را از مسیر فطری خارج می‌سازد و رنگ توحید را تغییر می‌دهد، و گرنه توحید فطری پیوسته در مدار خود دور می‌زند؛ اگر عاقل مخیر شود بین این که راست بگوید و یک دینار بدهد و بین این که دروغ بگوید و یک دینار بدهد، به یقین راست‌گویی را برمی‌گزیند.

حضور برخی از موحّدان در جوّ جهل آمیز عربستان و در میان جاهلان و بت پرستان دلیل خوبی بر این مدعا است؛ آن روز در محیط شرک آلود آن دیار، علاوه بر خاندان بنی‌هاشم که پیرو دین حنیف حضرت ابراهیم علیه‌السلام بودند- تعدادی از مردمان مکه نیز از بت پرستی بیزاری جُسته و خدا را پذیرفته بودند که «حُنَفا» خوانده می‌شدند؛ همانند:

۱ ورقه بن نوفل، پسرعموی حضرت خدیجه کبرا علیها السلام، که همچون راهبان می‌زیست و مردم را از بت پرستی بازمی‌داشت؛

۲ زید بن عمرو، پسرعموی عمر؛

۳ عبدالله بن جحش؛

۴ عثمان بن حویرث.

آنان در محیط شرک زده حجاز هضم نشدند و خداپرستی را فدای بُت پرستی نمودند.

ویژگی‌های فطرت

۱- ثبوت

فطرت مطاف همیشگی انسان است. هر چند ممکن است انسان گاهی در فراز و فرودهایی روزگار از آن خارج شود، ولی سرانجام به‌سوی آن بازمی‌گردد و تصورات علمی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هرگز نمی‌تواند او را برای همیشه از مدار فطرتش بیرون براند. مردم در هر شرایطی گوش‌به‌فرمان فطرت‌اند: در صلح و جنگ، آزادی و اختناق، فقر و غنا، در جوامع ابتدایی، قبیله‌ای و همچنین در جامعه دینی انسانی؛ زیرا تحولات اجتماعی و نمودهای متغیر را در انشای پرورش خود؛ معین می‌سازد و به

دلیل وسعت و انعطافی که دارد، هر تحوّل را آزاد می‌گذارد تا به هر شکلی که بخواهد، درآید، ولی سرانجام در حدود خود، به اعتدال بازمی‌گردد و به ندای نهانی فطرت گوش فرا می‌دهد.

بنیابر آنچه گفته شد، فطرت اصلی ثابت است و شعاع‌های آن متغیّر و این راز جمله «لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ» است؛ در آفرینش خدا، تبدیل و تغییری نیست؛ چون انسان از این نظر که انسان است، بیش از یک سعادت ندارد و چون چنین است، لازم است که در مرحله عمل، تنها یک سنّت ثابت برایش وضع شود و هادی او را بدان هدف ثابت هدایت نماید و همین سنّت است که انسانیت بر محور آن می‌گردد و همچنین سنّت‌های جزئی، که با توجه به افراد و مکان‌ها و زمان‌ها مختلف می‌شود، پیرامون آن دور می‌زند و هر کدام آینه تمام‌نمای یک حقیقت است.

۲- تساوی

فطرت، جذبه طبیعی دین و حس فطری مذهب است و در همه یکسان؛ کافر و مؤمن، عالم و جاهل، مرد و زن، پسر و جوان در آن مشترک‌اند. این نیرو در عموم مردمان (: ناس) به‌طور مساوی تعبیه‌شده و مخصوص اقلشار و افراد خاصی نیست.

۳- بی‌نیازی از آموزش

نیروی فطرت به‌طور مداربسته در جنب‌وجوش و بی‌نیاز از تعلیم و تمرین است؛ چراکه هیچ پدیده‌ای بی‌رنگ آفریده نشده. جوهره انسان نیز بی‌رنگ نیست، بلکه خداوند، خود بر آن رنگ دینی زده، آن را برای همیشه زینت داده و از تزیین برون‌ذاتی غنی ساخته است.

فطرت در عرصه پیشرفت

پیشوایان دینی علیهم‌السلام در همه حال و گاهی دور از قیل‌وقال، فطرت را از خصوصیات بارز انسان و عامل محرک دین و معالم دینی می‌دانستند:

«... ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ»؛

... خداوند، مردمان را درراه هدفی که برای آن آفریده‌شده‌اند، حرکت داد و آن‌ها را در طریق محبت و خواست خود برانگیخت.

درس پنجم: توجه به علم و دانش

از دیگر عوامل رشد سریع اسلام و مسلمانان، توجه به علم و دانش است. دانش به‌عنوان یک عامل محرک پنهانی در ضمیر آدمی، پیوسته جنبش زندگی را به دنبال دارد. تا وقتی که دل در جنب‌وجوش است، رکود و جمود در جامعه مفهومی ندارد، بلکه همواره راه تحوّل و تکامل به روی همه باز است. بدین روی، اسلام اصل علم‌آموزی و دانش‌دوستی را پی‌ریخت و آن را از پایه‌های اصلی توسعه و استحکام دینی و اجتماعی قرارداد. نخستین سلول علوم و فرهنگ اسلامی در نخستین وحی الهی بر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله پدید آمد و قرآن نقطه آغازین علم گشت.

تشویق به تعلیم و تعلم

قرآن پیروان خود را پیوسته به آموزش علوم و کسب دانش فرامی‌خواند و ارزش آن را یادآور می‌شود و نقش آن را در ابعاد گوناگون زندگی، در قالب تمثیلات و تشبیهات ترسیم می‌کند؛ علم را نور و جهل را تاریکی می‌خواند، مدارج عالی و مقامات رفیع را مختص عالمان و اندیشمندان مؤمن می‌داند.

توصیه و تشویق مؤکدی که اسلام در توجه به علم و علما دارد، از اسباب عمده آشنایی مسلمانان با فرهنگ و دانش انسانی است. قرآن پیوسته مردم را به تفکر در احوال کائنات و تأمل در اسرار آیات دعوت کرده و به برتری اهل علم و درجات آن‌ها تصریح نموده و حتی شهادت و گواهی «صاحبان علم» را در ردیف گواهی خدا و فرشتگان خوانده و این خود به قول غزالی، در فضیلت و شرف علم بس است.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نیز به تبع قرآن، مردم را به فراگیری علوم و توسعه فرهنگ فرامی‌خواند و آن‌ها را به تفحص در معرفت نفس و مطالعه در آیات آفاقی و انفسی تشویق می‌کنند، مرگ در این راه را نیز مرگی مبارک و هم‌ردیف شهادت اعلام می‌نمایند.

پس از پایان جنگ بدر، تعدادی از اسرا، که با کتابت آشنا بودند و پول کافی برای «فدیه» و آزادی خود نداشتند، به دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هر کدام به ده نفر از فرزندان انصار، شیوه نگارش آموختند و بدون فدیه و پرداخت نقدینه، آزاد شدند. آزادی اسیر در مقابل تعلیم کودکان مسلمان نخستین دعوت عمومی برای مبارزه با بی‌سوادی بود که اسلام در این باره از همه ادیان پیشی گرفت. این خود نهایت درجه اهتمام اسلام به دانش را نشان می‌دهد. این برخورد با اسرای باسواد در زمانی بود که بزرگ‌ترین دولت ساسانی در ایران از آموزش (خواندن و نوشتن) افراد معمولی و خارج از هیئت حاکمه به شدت ممانعت می‌کرد. حتی اگر کسی هزینه جنگ را به‌تنهایی می‌پذیرفت تا در مقابل، فرزندش تعلیم ببیند و باسواد شود، فرمانروای وقت قبول نمی‌کرد و شکست کشورش را بر باسواد شدن یک رعیت ترجیح می‌داد.

توسعه علوم

اسلام تحصیل دانش را از هیچ نظر محدود نکرده است، نه از نظر افراد با اختلاف جنسی، نه از نظر زمان، مکان، معلم یا شرایط آموزش؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»؛

تحصیل دانش بر هر مرد و زنی واجب است.

با توجه به این‌گونه توصیه‌های عملی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که مدینه، به تدریج، به مرکز تعلیم و تعلم و نخستین حوزه علمی تبدیل شد؛ جوشش و جنبش علمی مسلمانان از آنجا آغاز شد و اولین حوزه علمی در آنجا تأسیس گردید. اولین کتابی که توجه مسلمانان را به خود جلب کرد و مسلمانان در پی تحصیل آن برآمدند قرآن و سپس احادیث بود. برای اولین بار، اعراب در مدینه، با مسئله استادی و شاگردی و نشستن در حلقه درس و حفظ آنچه از استاد می‌شنوند، آشنا شدند.

در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسماً حلقه‌های درس و بحث تشکیل می‌شد و در آنجا، به بحث و گفت و گو درباره مسائل اسلامی و تعلیم و تعلم می‌پرداختند.

مظاهری از توسعه علوم

بی‌شک، تشویق‌ها و توصیه‌های قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذوق معرفت‌جویی و حبس کنج‌کاوی مسلمانان را برانگیخت و آنان را به بلوغ خودآگاهی رسانید، حکمتی بی‌رنگ و بی‌تعلق به زمان و مکان خاص به ایشان بخشید و به آن‌ها بصیرت درونی و روحانی داد تا توانستند در مدتی اندک، به مظاهری از فرهنگ و معارف دینی دست یابند؛ از جمله:

۱- صنعت کاغذسازی:

انتقال و رواج صنعت کاغذسازی از ماوراءالنهر به بلاد مسلمانان، تألیف، استنساخ و انتشار انواع کتاب در موضوعات گوناگون، که انواع دائرةالمعارف امثال مفاتیح العلوم خوارزمی، جامع‌العلوم فخر رازی، نفایس الفنون آملی از وسعت دایره کنج‌کاوی مسلمانان حکایت می‌کند.

۲- کتابخانه‌های عمومی:

مسلمانان برای استمرار نهضت علمی، دست به تأسیس کتابخانه‌های عام‌المنفعه زدند و «باقیات‌الصالحات» پدید آوردند. در حقیقت، آنان مؤسسان واقعی کتابخانه‌های عمومی در عالم بوده‌اند. در غالب مسجدها و شهرها، کتابخانه‌های عمومی با تعداد زیادی کتاب وجود داشت و درهای آن‌ها به روی طالبان علم گشوده بود.

۳- مراکز آموزشی:

تأسیس پایبندی مدارس و مراکز آموزش علوم از دیگر مظاهر معرفت‌جویی و وجود شوق و نشاط علمی در مسلمانان بود. در حقیقت، به سبب تأکید و تشویقی که در اسلام نسبت به علم و همچنین به انجام کارهای خیر شده بود، بسیاری از مؤمنان، توجه خاصی به تأسیس مدارس میدول داشتند و مدارس و مراکز علمی بسیاری پدید آوردند.

۴- نهضت ترجمه:

ترجمه، تعریب، نقل و نقد علوم یونانی و هندی و پیدایش پژوهشکده‌ها و دارالترجمه‌های متعدد نشانه دیگری از توجه اسلام و مسلمانان به علم بود. نقل آثار، به‌ویژه در زمینه منطق، حکمت و ادبیات و آمیخته شدن آن‌ها با معارف دینی در نتیجه جدیدی به روی مسلمانان گشود و مردم را با مواریت دنیای قدیم آشنا ساخت.

سازمان‌دهی علوم

اسلام همزمان با ترغیب مردم به فراگیری علم، آن را رده‌بندی نمود و مرز هر کدام را مشخص کرد. علوم می را که ارزش حیاتی نداشت و برای بُعدی از زندگی انسان مفید نبود، زائد و بیگانه شمرد و با آموزش و توسعه آن به مخالفت برخاست.

تقسیمات سه گانه مطابق مراحل سه گانه عقل، نفس و حس وجود آدمی است که به ترتیب، از آن به «فقه اکبر»، «فقه اصغر» و «اخلاق» تعبیر می‌شود؛ اولی جهان بینی و علم کلام، دومی احکام عملی و بایده و نبایدها و سومی تبیین شایدها و نشایدها و روش تهذیب نفس را عهده دار است. در پرتو این تعلیمات نبوی بود که مسلمانان تعلیم و تعلم خود را در قرائت، کلام، تفسیر و فقه محدود نکردند، بلکه در علوم فلسفه، ریاضیات، ادبیات، هنر، موسیقی، جغرافیا، تاریخ و نجوم نیز به تحقیق پرداختند. در واقع، آنان تفکر علمی خود را بر مدار دو محور جسم و جان متمرکز نمودند و بر این پایه، علوم را تقسیم کردند؛ چراکه بخشی از علوم مربوط به بعد مادی انسان است؛ همانند طب، فیزیک، شیمی و جغرافیا و برخی نیز مربوط به بُعد روحانی و معنوی انسان؛ همانند اخلاق، روان شناسی، فقه، فلسفه، ریاضیات، یا آن که میان آن‌ها مشترک است.

درس ششم: پابندی مسلمانان به ارزش‌های اخلاقی

اصول اخلاقی اسلام مبتنی بر جهان منشی است، برخلاف اخلاق اجتماعی مسیحیت که جنبه فردی دارد. بی گمان، خصیصه جهان منشی ارزش‌های اسلامی راز سرعت نفوذ و استقرار آیین اسلام را در مناطق گوناگون و محیط‌های فرهنگی متفاوت تبیین می‌کند. در اسلام، اخلاق جزء لاینفک دین است و از اندیشه و عقیده مسلمانان سرچشمه می‌گیرد و همین مقوله یکی از علل رواج سریع معارف اسلامی در جهان است.

مسلمانان و اقلیت‌ها

مسلمانان در معاشرت با غیرمسلمانان و اقلیت‌ها، آدابی را که حاکی از احترام متقابل است، رعایت می‌کنند. آن‌ها اختلاف عقیده را مجوزی برای ترک آداب همزیستی نمی‌شمارند اصولاً اسلام در مصاحبت، حقوق متقابلی برای طرفین قائل است که مراعات آن‌ها از وظایف اخلاقی به شمار می‌رود.

خدایمحوری

آنچه مسلمانان را از دیگر مردمان ممتاز می‌کرد این بود که آنان پیوسته حق مدار بودند، هدفمندانه گام برمی‌داشتند، با گرایش به ارزش‌های الهی، دیگر مظاهر زندگی را تحت الشعاع قرار می‌دادند و در موضع گیری‌های سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی و جنگ و جهادشان، رضایت خدا را در نظر داشتند.

انسان دوستی مسلمانان

در جنگ بدر هفتاد نفر از نیروهای دشمن به اسارت درآمدند. آن‌ها را به مدینه آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن‌ها را میان یاران خود تقسیم کرد. آن‌ها که دیروز مسلمانان را عذاب می‌دادند، از خانه‌هایشان اخراج می‌کردند، اموالشان را به زور از آن‌ها می‌گرفتند و رابطه خویشاوندی را قطع می‌کردند، در دست مسلمانان ذلیل گشته و زیر بال رحمتشان قرار گرفتند.

فضیلت‌های فراگیر

اخلاق و فضیلت در صدر اسلام همدوش توسعه سیاسی و فتح شهرها گسترش یافت و مظاهری از آن شکل گرفت. ارزش‌های اخلاقی نه در گروه خاصی همچون علما و زهاد، بلکه در اقشار گوناگون؛ تجار، پیشه‌وران، صنعتگران، کارگزاران و دیگر اقشار جامعه جلوه‌گر بود. هنگامی که مساحت کشورهای اسلامی و افراد آن را در عصر اول با جنایات و جرائمی که در آن روزگار انجام می‌گرفت بسنجیم، درمی‌یابیم که جرائم و جنایات نسبت به آن جمعیت بسیار کم بوده است. در اثر ترقی اخلاق و کمالات و پیوند صمیمانه فرد با فرد، فرد با اجتماع و اجتماع با فرد، مفاسد کاسته شده بود، مسلمانان به فضایل بیش‌تر می‌اندیشیدند، از مفاسد پرهیز داشتند، به تکاثر و زراندوزی بها نمی‌دادند، از مادیات به‌قدر ضرورت و رفع نیاز بهره می‌جستند و وسایل زندگی را غل و زنجیر خود نمی‌ساختند.

مسلمانان و دنیای بی‌ارزش

مسلمانان در پرتو معارف دینی، به مرتبه‌ای رسیدند که به مظاهر دنیوی بهایی نمی‌دادند، تنها ارزش‌های معنوی را پاس می‌داشتند و هیچ پدیده‌ای را رقیب آن نمی‌شناختند. ایمان مسلمانان دنیا را در نظرشان بی‌ارزش ساخته بود تا آنجا که هدفی جز رسیدن به قله‌های رفیع معنویت نداشتند و همین عامل بود که آنان را در زمانی کوتاه و با امکانات محدود و نفرات معدود به اوج عزت رساند و انگشت‌نمای جهانیان کرد.

درس هفتم: رهبری

رهبری یک ضرورت فطری و عقلی است که هم در اعضای مادی و جسمی و هم در جهان تشریح و بُعد روحانی انسان وجود دارد. رهبری در مسائل سیاسی و اجتماعی عبارت است از:

«جریان فکری و عملی فرد که مجموعه‌ای را از لابه‌لای جریان‌های مخالف، رویدادها و واقعیت‌های عینی به‌سوی اهداف خاص سوق می‌دهد.»

در حقیقت، رهبر هسته مرکزی یک مکتب و جامعه است و رهبری صحیح و هوشمندانه وی در ترقی و تعالی اجتماع نقش تعیین‌کننده دارد.

شیوه زمامداری رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله رهبری و حیانی حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله دومین عامل بنیادی گسترش اسلام و پیشرفت مسلمانان است؛ همان‌سان مبانی محکم دین، نخستین عامل توسعه آن محسوب می‌شود. حتی افراد غیرمسلمان نیز این حقیقت را پذیرفته‌اند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله، رهبر بزرگ و نمونه‌ای بود که توانست در مدتی اندک، جامعه‌ای مستقل، متمدن و بافرهنگ تشکیل دهد و معجزه بی‌ظییری پدید آورد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله برخلاف دیگر رهبران و مصلحان، اصلاح و تعلیم و تربیت جوامع را به‌صورت زیربنایی آغاز کردند و دل مردم را تسخیر نمودند. این کار تحوّل بنیادین در پی داشت؛ چراکه آن حضرت تنها به خطابه‌های اقناعی بسنده نمی‌کرد و درصدد اصلاح سطحی جامعه نبودند.

بلکه در این صدد بود که تحولی در مردم ایجاد نماید که آن‌ها بتوانند با محرک درونی و برای همیشه خود را اصلاح کنند

عوامل موفقیت پیامبر صلی‌الله علیه و آله

مؤسس بزرگ مکتب اسلام و بزرگ پیشوای مسلمانان در دو بُعد مهم با دیگر رهبران متفاوت بود: در هدف و در وسیله اجرا.

۱- هدف نهایی:

هدف پیامبر صلی‌الله علیه و آله اعتلای روح بشر و اصلاح نهاد انسان بود. او به اذن خدا، مردم را به سوی خدا رهبری می‌نمود تا بتواند آنان را از بت پرستی به خداپرستی برساند و زنجیر اسارت و بردگی را پاره کند. او نیامد تا افتخار ملتی را نابود سازد و افتخارات دیگری بیاورد؛ زیرا او رهبری ملی یا زمامداری سیاسی نبود، در پی نفع شخصی نمی‌گشت و برمدار مصالح فردی تلاش نمی‌کرد تا ملتی را از استعمارگران مقتدری همچون ایران و روم، جدا سازد و به سوی حجاز و قحطان و عدنان بکشانند.

۲- عوامل اجرایی:

ابزار، عوامل و شیوه تبلیغ و اجرای حضرت پیامبر صلی‌الله علیه و آله همانند اهدافش، با عوامل و ابزار اجرایی و تبلیغی دیگر مصلحان و رهبران تفاوت زیادی داشت. او در اجرای آرمان‌ها و اهداف بلند خود، از هر وسیله‌ای استفاده نمی‌کرد و به بهانه «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، دست به وسایل معمول میان رهبران نمی‌برد و از زر و تزویر بهره نمی‌جست و هرگز نمی‌خواست زرمدارانه و دغلبازانه به هدف خود دست یازد. وسیله انجام رسالت ایشان بیان بلیغ، جذب درونی و پیام و حیانی بود. استاد مرتضی مطهری به نقل از یک دانشمند اروپایی می‌نویسد:

اگر ما سه چیز را در نظر بگیریم، آن وقت اعتراف خواهیم کرد که در دنیا، رهبری مانند حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله وجود ندارد:

۱- عظمت هدف: هدف او بزرگ بود؛ زیور و کردن روحیه، اخلاق، عقاید، نظام و مقررات اجتماعی مردم در رأس برنامه‌ها و اهداف ایشان قرار داشت.

۲- کمبود امکانات: پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله از وسایل و امکانات چیزی نداشت؛ نه پولی، نه زوری و نه همدستی. حتی خویشان نزدیکش نیز با او دشمنی می‌کردند. تنها یک نفر را به خود مؤمن ساخت تا به صورت بزرگ‌ترین قدرت جهان در آمد.

۳- سرعت حرکت: عامل سوم سرعت نیل به هدف بود؛ در کم‌تر از نیم‌قرن، بیش از نیمی از مردم دنیا تسلیم دین ایشان شدند و به آن حضرت ایمان آوردند. هرگاه این سه خصوصیت را در پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در نظر بگیریم، خواهیم دید که چنین رهبری در دنیا وجود نداشته است.

ویژگی‌های حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دریای رحمت بود و با مردم پیوسته مهربان؛ بادلای آکنده از محبت، عشق و نشاط به هدایت آنان می پرداخت، شب و روز در صدد سعادت مند کردن آن‌ها بود، قلبی رئوف و مهربانگیز داشت، نور محبت در دیده‌ها و لحظه لحظه نگاه‌هایش می درخشید. با این عوامل معنوی بود که مردم را به سوی چشمه سار معرفت جذب می کرد، و گر نه موفقیت چشمگیری به دست نمی آورد و به دل‌های اُمّت خود راه نمی یافت:

«لَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛

اگر تو خشن و سنگدل بودی، [مردم] به یقین از اطرافت پراکنده می شدند.

اگر رهبر تندخو و خشن و فاقد روح گذشت باشد، در برنامه‌های خود، شکست می خورد و از وظایف رهبری بازمی ماند. به همین دلیل، حضرت علی علیه السلام سعه صدر را از ابزار و عوامل مؤثر در اعمال سیاست می دانند.

۲- اخلاق ستوده

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هدایت مردم عشق می ورزیدند و از ایمان آوردن آن‌ها بسیار خرسند می شدند و از این که برخی ایمان نیاورده، گمراه‌اند و در کنار چشمه آب معرفت و هدایت، تشنه کام می مانند، حسرت می خوردند و با تمام وجود، ناراحت می شدند، به حدی که از شدت تأسف و اندوه، جان مبارک ایشان به خطر می افتاد. سعه صدر پیامبر صلی الله علیه و آله مصدر خصال نیکوی ایشان شد و لوح تقدیر «اخلاق ستوده» را از غیب دریافت نمودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افزون بر اخلاق فردی، در اخلاق اجتماعی نیز ممتاز بودند و حتی پیش از زمان بعثت هم در میان مردم جایگاهی ویژه و سابقه‌ای درخشان داشتند؛ در طول چهل سال، با لقب «امین» مشهور بودند و درست کاری و امانت داری ایشان زبانزد عام و خاص بود.

۳- استقامت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سایه استقامت مستمر، توانستند زحمات طاقت فرسای خود را به ثمر بنشانند. ایشان در مقابل اندیشه، گفتار و رفتار جاهل آمیز مردم جاهل، پایداری نمودند و آزار و اذیت روحی و جسمی مداوم آن‌ها نتوانست صبر آن حضرت را لبریز کند و در عمل به فرمان «فَاسْتَقِمْ كَمَا امْرُتَ»، پاسخ مثبت دادند و در مأموریت الهی استقامت ورزیدند.

دوران امام علی علیه السلام

دوران حکومت حضرت علی علیه السلام و سیاست پاک و بی تزویر ایشان نیز نمودار شیوه صحیح و منطبق بر اصول رهبری و مدیریت است. رهبری موفق است که حکومت و مدیریت جامعه را برای خود امانتی مهم به شمار آورد و بداند که خداوند او را واسطه قرارداد است تا جمعی را به هدف اعلای هستی برساند. با این بینش، او هرگز هواپرستان و افراد ناشایست را در چنین امانتی شریک نمی سازد؛ زیرا وارد کردن ناهلان به قلمرو امانت الهی، انحراف از اصل امانت داری است.

علل
پیشرفت
و انحطاط
مسلمین

در حیات سیاسی جامعه، مردم نقش بنیادین دارند، استقبال و استبدار آنان در شکل و بافت حکومت، اثر عمیقی می‌گذارد، می‌توانند مسیر جریان‌های سیاسی را در مدتی محدود تغییر دهند و در نصب و عزل زمامداران و مدیران حرف آخر را بزنند. بر این اساس بوده که امامان معصوم علیهم‌السلام و رهبران سیاسی اسلامی به حضور مردم در صحنه‌های سیاسی و آراء آن‌ها ارجح می‌نهادند و آن را از مدارهای اصلی ولایت و حکومت می‌دانسته‌اند. بنابراین، مردم از ارکان نظام سیاسی اسلام به حساب می‌آیند و در ابعاد گوناگون، نقش مؤثری دارند؛ از جمله:

۱- پذیرش و استقبال

چون مردم آیین اسلام را آسان و منطبق با فطرت اصیل خود می‌یافتند، از آن استقبال می‌کردند و بدون الزام و اجبار و با آزادی کامل، آن را می‌پذیرفتند.

نویسنده کتاب دیباچه‌ای بر رهبری می‌نویسد:

«توده‌های مردم نه تنها در خود، در برابر جاذبه جهان‌بینی و ایدئولوژی ضد تبعیض طبقاتی اسلام مقاومتی احساس نمی‌کردند، بلکه درست در آرمان آن، همان چیزی را می‌یافتند که قرن‌ها به بهای آه و اشک و خون، خریدار و جان‌نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرن‌ها در خود احساس می‌کردند.» از مطالعه دقیق نمونه‌های کوچک و بزرگ، می‌توان دریافت که استقبال و پذیرش بی‌دریغ مردم از آیین اسلام از عوامل مهم پیشرفت اسلام بوده است.

۲- پشتیبانی و حمایت

حمایت و پشتیبانی عملی مردم از پیشوایان و آرمان‌های دینی یکی دیگر از محورهای ایفای نقش مردم در پیشرفت اسلام بود. آنان در همه مراحل، به‌ویژه در مقاطع سرنوشت‌ساز، در حد ایشار و به قیمت جان خود، از اهداف عالی اسلام حمایت می‌کردند. و این خود، تبلیغ عملی دین و استحکام مبانی آن را در پی داشت. نخستین مظهر آن پناه دادن مردم مدینه (انصار) به مهاجر آن مکه بود.

۳- وحدت و انسجام

از دیگر راه کارهای مسلمانان برای پیشبرد آیین توحید و شکوفایی تمدن اسلامی، وحدت فکری و عملی بود. آنان علی‌رغم اختلافی که در مسائل داخلی و اصول اساسی داشتند، هیچ‌گاه از دشمن مشترک و اهداف اسلامی غافل نبودند؛ همواره نیروهای خود را در برابر بیگانگان فشرده و یکپارچه کرده، مراقب بودند تا دشمنان از اختلاف آن‌ها سوءاستفاده نکنند و تیشه به ریشه اسلام نزنند.

امام علی علیه‌السلام با آن که می‌توانستند برای احیای حق ولایت خود، دست به شمشیر ببرند و نهضتی عظیم بر پا کنند، ولی به دلیل مصالح کلی اسلام و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمانان و برای آن که تازه‌مسلمانان از دینشان برنگردند و دشمنان به اسلام نوپدید نتازند، از حق مسلم خود صرف‌نظر کردند، بلکه حتی در مواردی، با قاطبه مسلمانان و خلفای راشدین همیاری می‌نمودند و به

کمک فکری آن‌ها می‌شتافتند و اتحاد خود را در داخل مرزهای اسلامی حفظ می‌کردند و بهانه به دست دشمن نمی‌دادند.

۴- استقامت و پایداری

استقامت و پایداری در حوادث مهم سیاسی و نظامی، رمز بر خورداری از مددهای غیبی است. پیروزی شگفت‌انگیز مسلمانان صدر اسلام در جنگ‌های نابرابر، این حقیقت را عیان می‌سازد. و این وعده محتوم خدا است که مؤمنان را به شرط استقامت در راه دین، نصرت می‌دهد و از بحران‌ها و فتنه‌ها رها می‌سازد:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛

به یقین، کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که ترسید و غمگین مباشید و بشارت بادبر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

درس نهم: گرایش‌های جاهلی

مقدمه

از عوامل پیشرفت مسلمانان، برخی عوامل مهم مورد بحث قرار گرفت. در ادامه، به سیر نزولی و حرکت انحطاطی آنان می‌پردازیم تا بینیم از چه زمانی و به چه عللی، مسلمانان عقب ماندند و چگونه خورشید بختشان به غروب نشست و در افق مغرب قرار گرفت. تحلیلگران تاریخ، سقوط تمدن مسلمانان و انحطاط آنان را وابسته به یک عامل نمی‌دانند، بلکه آن را ناشی از علل متعددی می‌بینند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

گرایش‌های جاهلی؛ عوام‌گرایی؛

زامداران خودسر؛ تلقی نادرست از مفاهیم دینی؛

سستی و ناپایداری؛

استعمار خارجی (چه در بعد فکری و فرهنگی، چه در بُعد نظامی و سیاسی).

ما هر یک از این عوامل را در درس مستقلی مورد بحث قرار خواهیم داد:

مفهوم دینی گرایش‌های جاهلی

جاهلیت، یک حالت نفسانی و کیفیت روانی است که مانع از پذیرش هدایت و حکومت الهی می‌گردد. «گرایش جاهلی» یعنی: وارheidن از اسلام و گرویدن به جاهلیت. جاهلیت قطب مخاطب معرفت خدا و پیروی از سنت‌های هدایتگر و حکومت الهی است، نه مخالف علم و تمدن مادی.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«الْحُكْمُ حُكْمَانِ: حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ، فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ»؛

حکم بر دو گونه است: حکم خدا و حکم جاهلیت. پس هر کس حکم خدا را رها کند، به حکم جاهلیت تن داده است.

بنابراین، میزان و مقیاسی که اسلام حیات بشر را با آن می‌سنجد حکومت هوا و خدا است. هر زمان و مکانی که در آن هوا و هوس به جای خدا حکومت کند، زمان و مکان جاهلیت است، خواه در سرزمین عربستان پیش از اسلام باشد و خواه در اقطار زمین و در قرن بیستم. از موارد استعمال ماده «جهل» و «جهالت» در فرهنگ پیشوایان معصوم علیهم السلام، چنین برمی‌آید که جاهلیت با خطا و لغزش و زیان و ضرر معنوی همراه است، دوراندیشی را از آدمی سلب می‌کند و به فساد و کفر و الحاد می‌برد.

گرایش‌های جاهلی از منظر قرآن

قرآن در مواردی، از گرایش‌های جاهلی سخن به میان آورده و پیامدهای آن را یادآور شده است. «گرایش جاهلی» به همان مفهومی که گفته شد یعنی: بازگشت از مظاهر حق و ترک دستورات نبوی صلی الله علیه و آله و سیره عملی ایشان.

قرآن این نوع گرایش را «انقلاب به اعقاب» تعبیر می‌کند: یعنی: عقب‌گرد کردن و بر روی پاشنه پا چرخیدن.

در تعلیمات دینی، تصریح شده است که عقیده هر کس باید خالص و بدون تکیه بر دیگران باشد، حتی نباید آن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم، که جایگاه خاصی در پیشگاه خدا دارد، ارتباط داد؛ چراکه بشر فناپذیر است و عقیده بقا پذیر. انسان از میان می‌رود و عقیده و اندیشه می‌ماند؛ زیرا چون باخدا پیوستگی دارد و تا روزی که خدا بخواهد، باقی می‌ماند.

عوامل گرایش جاهلی

عوامل مختلف عقیدتی، سیاسی و اجتماعی سبب عقب‌گرد و رکود دینی می‌گردد؛ از آن جمله است:

۱- اعتقاد سطحی: عده‌ای دین را بر مبنای مصلحت برمی‌گزینند و برخی به مقتضای مصالح شخصی و قومی به شخص رسول ایمان می‌آوردند و به محض وفات او، خود را به شخصیت و مکتب دیگری وابسته می‌کردند تا زندگی‌شان رونق یابد.

۲- استقبال از پیشنهادهای کفرپیشگان: تحت تأثیر وسوسه‌ها و فریب‌های اهل کفر و نفاق قرار گرفتن از دیگر عوامل عقب‌گرد دینی و بازگشت به دوره جاهلی است.

۳- گذشته‌گرایی: حاکمیت یک سلسله عادات ناپسند و تعصب بر اسلاف (کلاسیسم) و گذشته‌گرایی از دیگر عوامل بازدارنده حرکت جوامع است. در چنین جامعه‌ای، هر پدیده تاریخی و هر تفکر قبیله‌ای و نیاکانی جنبه تقدسی پیدا می‌کند. تعصب بقا بر گذشته است؛ یعنی: مقدس انگاشتن گذشته فقط به دلیل گذشته بودن. چنین پیشی برای جامعه خطر بزرگی به حساب می‌آید و آن را به انحطاط می‌کشاند، در صورتی که معیار مقدس بودن، گذشته بودن نیست و ما آن را «تقلید» می‌نامیم.

استاد مطهری قدس سره در این باره می‌نویسد:

«انسان به حکم طبع اولی خود، هنگامی که می‌بیند یک فکر و عقیده خاص مورد قبول نسل‌های گذشته بوده است، خودبه‌خود، بدون آن که مجالی به اندیشه خود بدهد، آن را می‌پذیرد. قرآن یادآوری می‌کند که پذیرفته‌ها و باورهای گذشتگان را مادام که با معیار عقل نسنجیده‌اید، نپذیرید؛ در مقابل باورهای گذشتگان استقلال فکری داشته باشید.»

مظاهری از افکار جاهلی

پس از وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بازگشت به افکار جاهلی آغاز شد؛ شیوه و مبنای گزینش زمامدار از «انتصاب» به «انتخاب» و از «تعیین» به «شورا» تغییر یافت و انتخاب سران و کارگزاران لشکری و کشوری بر اساس تعصبات و تبعیضات قومی و نژادپرستانه انجام شد. ترک عملی امر به معروف و نهی از منکر، پیدایش فاصله‌های طبقاتی، تصرف خودسرانه و بی‌حساب بیت‌المال مسلمانان، به بازی گرفتن احکام خدا، و تبدیل و تغییر علنی حدود الهی از مظاهر بارز گرایش جاهلی است. در پی این حرکت‌های نفسانی، سنگ بنای سیر نزولی اسلام نهاده شد و مسلمانان از رشد سریع و حرکت صعودی بازماندند و تمدن نوین اسلام رو به انحطاط نهاد. این گرایش همچنان استمرار یافت و در عصرها و نسل‌های آینده مسلمانان، اهرم کارآمدی برای دشمنان گشت و در جهت انحراف و عقب‌نگه‌داشتن مسلمانان از آن سود جستند. همچنین نیازدگی و زرمرداری و آسایش‌طلبی از دیگر مظاهر بارز جاهلیت است.

درس دهم: عوام‌گرایی

از دیگر عوامل انحطاط مسلمانان، عوام‌گرایی آنان است؛ گرایش افکار عمومی به معارف محدود و سطحی، تکیه بر ظاهر، پیروی از جریان‌های جاری جامعه و گسترش آن توسط حکومت. دعوت نامرئی و وسوسه شیاطین از یک‌سو و آسایش‌طلبی و محدودیت طبیعی ادراکات بشر از دیگر سو، سبب پیدایش ساده‌اندیشی شده است؛ زیرا دریافت عمیق و گسترده حقایق دینی و پیروی کامل از قوانین و دستورات اصیل اسلامی، فرصت و اهتمام بسیار می‌طلبد و با محدودیت و محرومیت همراه است.

مظاهر عوام‌گرایی

در مجموعه فرهنگ، جامعه و تاریخ، به مسائلی برمی‌خوریم که فاقد اصالت مکتبی است، ریشه در اندیشه عوام دارد و هر یک مظهری از مظاهر عوام‌گرایی آن‌ها است. در اینجا، به ذکر برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

۱- معارف ساختگی

عوام اندیش بودن جامعه برخی از خواص را نیز عوام‌گرا می‌کند. آنان گاهی ناخودآگاه تحت تأثیر جو و جریان جامعه قرار می‌گیرند و گاهی به‌عمد و برای جلب رضایت مردم، عوامانه می‌اندیشند، عوام‌پسندانه گام برمی‌دارند و عوام‌فریبانه قلم می‌زنند.

۲- برون‌گرایی و ظاهرینی

علم و تجربه نشان داده است که بیش‌تر مردم برون‌گرا و ظاهرین هستند و به محسوسات و ظواهر بیش از معقولات گرایش دارند و به مشهودات و ملموسات بیش از نادیدنی‌ها ارج می‌نهند و در جذب آن‌ها قرار می‌گیرند. حس‌گرایی و دوری از درون‌بینی بخشی از جوامع بشری را به بت‌پرستی ترغیب و خالق یکتا و نامرئی را برایشان به بت محسوس و مجسم تبدیل کرد.

به دلیل کاربرد حس‌گرایی و ظاهرینی در انسان و جامعه، حکومت‌ها از آن سوءاستفاده می‌کردند و حاکمان فاسد و مظاهر به اسلام می‌کوشیدند تا مردم را با قطب‌نمای تسلیم و انقیاد هدایت کنند و به تعبیر و ظاهرینی عادت دهند و از مدار واقع‌بینی، درون‌گرایی و تفقه خارج کنند تا بدون برخورداری از قدرت تحلیل و تصمیم‌آگاهانه، فرمان‌بر حکومت باشند و همچنان در رکود و جمود بمانند؛ زیرا آگاهی مردم، ضعف و سقوط حکومت آن‌ها را به دنبال داشت و زمامداران نمی‌توانستند با نقاب تقدس، چهره خود را پوشیده دارند و همچنان به عوام‌فریبی خود تداوم بخشند.

۳- تحریف و توجیه

انسان گرچه طبعاً بصیر و درون‌بین است، خود را به‌خوبی می‌شناسد و صفات زشت و زیبایش را از هم تشخیص می‌دهد، ولی عذرتراش و توجیه‌گر است. این صفت او بر دیگر صفات خویش گردوغبار فراموشی می‌نشانند و در سایه آن، حق را برای مردمان سطحی و ساده‌اندیش، مشتبه می‌سازد و باطل را حق جلوه می‌دهد. این خصلت ذاتی هنگامی خطرآفرین می‌گردد که با ضعف ایمان، اندیشه الحادی و دنیاطلبی همراه باشد. «توجیه و تحریف» شیوه دیرآشنای فتنه‌جویان و ستم‌پیشگان است. زمامداری که به‌جای زدودن عوام‌اندیشی و جمود فکری از جامعه، خود با عوام‌اندیشان هم‌سو باشد و دست به تحلیل‌ها و توجیهات عوام‌پسندانه بی‌الابد، زمام جامعه را به‌سوی انحطاط سوق می‌دهد و به سیاه‌چال سقوط رهنمون می‌شود؛ چنان‌که آیین اسلام بدان گرفتار آمد.

موضوعات بی‌ثمر

پرداختن به موضوعات کم‌فایده و بی‌ثمر اثری جز اتلاف وقت و تغذیه تبلیغاتی عوام‌فریبان و عوام‌زدگان ندارد، ولی متأسفانه در جوامع اسلامی، در موضوعات زائد و غیر ضرور، سرمایه‌گذاری‌های

کلانی شده و زیان‌هایی نیز به دنبال داشته که «تجوید افراطی و تورّم یافته» از جمله آن‌ها است.

درس یازدهم: زمامداران خودسر

از دیگر عوامل عقب‌افتادگی مسلمانان، رهبری زمامداران خودسر و مدیران ناشایست بود که در طول تاریخ، بر جوامع اسلامی ولایت داشتند. همان‌گونه که رهبری صحیح پیشوایان صالح و کاردان در پیشرفت جامعه نقش تعیین‌کننده دارد، رهبران ناشایست نیز در سرنوشت جامعه اثر نامطلوب می‌گذارند و مردم را به انحراف و رکود و انحطاط و سقوط می‌برند. بر این اساس، قرآن آن‌ها را به دودسته عمده تقسیم می‌کند:

۱ رهبران خدامحور و صالح که در همه مراحل خدا را بر همه چیز مقدّم می‌دارند و مردم را به سوی نور و سعادت می‌خوانند.

۲ پیشوایان خودمحور و ناشایست که مصالح و منافع خود را بر خواسته‌های خدا ترجیح می‌دهند و خودسرانه پیش می‌تازند.

اندکی پس از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله، مسلمانان در بند این گروه از زمامداران گرفتار شدند و تاج معنویتشان به تاراج رفت و به تدریج، جامعه نبوی به جامعه استبدادی بدل گشت. اینک این پرسش مطرح می‌شود که چرا و چگونه این تحولات صورت گرفت؟

زمینه گسترش استبداد

ستم‌پذیری مسلمانان و تأیید عملکرد ستمگران توسط برخی از فریق مسلمانان از یک‌سو و توجیه فقهی و قرآنی جرائم مستبدان از سوی دیگر، سبب جسارت روزافزون زمامداران خودسر گردید و حاکمان مستبد بیش‌تر تشویق شدند. سکوت و ستم‌پذیری برخی از مذاهب اهل سنت سبب پیدایش و گسترش استبداد و تشویق و ترغیب مستبدان گردید. به‌عنوان نمونه، اشاعره بر این باورند که «انسان در این دنیا مجبور است و همه کردارش به قضا و قدر الهی است». بنابراین، خدا زمامداران را مجبور به ظلم نموده و ما هم باید در برابر ظلم آنان ساکت باشیم و نمی‌توانیم به جنایات آن‌ها اعتراض کنیم.

با این نظرات و نگرش‌های سطحی، تحریفی و جعلی، جامعه اسلامی به تدریج، برای پرورش استبداد گران دامن گسترده و ستمگرانی بی‌رحم در خود پرورد و همان‌ها بودند که مسلمانان را از اسلام جدا کردند و از پیشرفت آنان جلوگیری نمودند و تمدن نوین‌یاد اسلام را به انحطاط کشاندند. از جمله آن‌ها، بنی‌امیه، بنی‌عباس و مغولان بودند که در مجموع، هشت قرن متوالی سرنوشت مسلمانان را در اختیار داشتند.

۱- بنی‌امیه

دودمان بنی‌امیه - که قرآن مجید از آن به «شجره ملعونه» یاد کرده و مورد لعن و تکذیب رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله قرار گرفته است - از نظر عقیدتی، مادی‌گرا بودند، ولی به دلیل مصلحت‌اندیشی و منفعت‌جویی، به اسلام گرویدند و خود را در ردیف مسلمانان قرار دادند تا از مزایای آن برخوردار

شوند. بنی‌امیه به صورت متشکل و حزبی منسجم درآمدند و در زمان حکومت عثمان، پایگاه اجتماعی و سیاسی خود را تحکیم بخشیدند.

جرجی زیدان در این باره می‌نویسد:

«بنی‌امیه یک هدف، یک مقصد داشت و آن این‌که مانند زمان جاهلیت، فرمانروا باشند و بس. برای رسیدن به این هدف، به هر وسیله‌ای دست زدند و از ارتکاب هیچ خلافی خودداری نکردند و سرانجام هم به مقصود خود رسیدند. بنی‌امیه غالباً به باده‌پیمایی و شهوت‌رانی می‌پرداخته، به امور کشور نمی‌رسیدند و در تعیین و انتخاب والیان و مأموران عالی‌رتبه دولتی دقت نمی‌کردند و چه‌بسا به خواهش کنیزکی یا با دریافت پولی، بزرگ‌ترین ایالت را به اشخاص نالایق و یا ستمکار می‌سپردند. دور آن هشتادوچندساله حکومت بنی‌امیه دور آن سیاه و اختناق و جرم و جنایت بود.» با این نوع رهبری‌های فساد انگیز و ذلت مآب، روح تحرک و پیشرفت از کالبد جامعه اسلامی گرفته شد و موجبات عقب‌ماندگی مسلمانان فراهم گردید.

۲- بنی‌عباس

بنی‌عباس پس از بنی‌امیه بر مسند خلافت تکیه زدند و زمام امور مسلمانان را در دست گرفتند. آن‌ها در عقیده و اندیشه، ظلم و ستم، و فسق و فجور، هم‌ردیف بنی‌امیه بودند؛ چوبه‌های دار را در هر کوی و برزن برافراشته و خانه‌ها را بر سر ساکنانش ویران می‌کردند. حکومت‌ها نوعاً برای استحکام ارکان سلطنت خود، دست به کشتار می‌زنند، ولی کشتار بنی‌عباس همانند بنی‌امیه، نه برای حفظ امنیت، بلکه فقط از روی خیانت و خون‌ریزی بود. با این وصف در دور آن حکومت آن‌ها پیشرفت‌های چشمگیری نصیب اسلام گردید ولی هیچ‌یک از آن‌ها از سوی خود آن‌ها نبود بلکه در سایه دو عامل مهم این پیشرفت‌ها حاصل شد:

الف- حرکت‌های شیعی:

بنی‌عباس از خشم مردم علیه بنی‌امیه، به نفع خود، بهره‌برداری کردند و از معارضه شیعه با حکومت بنی‌امیه و ارتباط مردم با اولاد علی علیه‌السلام حداکثر استفاده را بردند و برای پیروزی خود، به نام احقاق حق و انتقام خون امام حسین علیه‌السلام، مردم را علیه بنی‌امیه شوراندند.

ب- شور مذهبی:

در اوایل حکومت بنی‌عباس، شور اسلامی در جامعه حکم‌فرما بود و مسلمانان از حرارت معنوی اسلام گرم بودند و مردم کشورهای هم‌جوار هنوز قدرت برابری با کشور اسلامی را نداشته، تجدید سازمان نکرده بودند و تشکل سنجیده‌ای نداشتند تا سدر راه مسلمانان و مانع از پیشرفت آن‌ها باشند. از این رو، در زمان خلفای عباسی پیشرفت‌های چشمگیری در ابعاد فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی و نظامی نصیب مسلمانان گردید. تشکیل «بیت الحکمه»، نهضت ترجمه و انتقال اندیشه‌های مکتبی، ابراز نظرات علمی، کلامی و فلسفی و بسیاری از پیشرفت‌های جغرافیایی در این دوره صورت گرفت.

انقلاب فرهنگی حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز در این ایام جان گرفت؛ هم‌زمان با انتقال قدرت و حکومت از بنی‌امیه به بنی‌عباس، دریچه‌ای به روی مردم گشوده شد و آن تأسیس دانشگاه بزرگ جعفری بود و گسترش رشته‌های علوم اسلامی و طبیعی که به دست پیشوای مذهب شیعه، امام

صادق علیه‌السلام بنیان نهاده شد که از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین فعالیت‌های علمی، فرهنگی و تربیتی امام ششم علیه‌السلام به شمار می‌رود. دانشگاه بزرگ جعفری برکات بسیار و دستاوردهای ارزشمندی داشت و نقطه عطفی در تاریخ تحولات بعدی جامعه اسلامی آن روز گردید؛ از جمله:

۱. تربیت افراد مستعد: تعداد پرورش‌یافتگان این دانشگاه را بالغ بر چهار هزار نفر نوشته‌اند که از نقاط گوناگونی همچون خراسان، بغداد، مصر، دمشق، حمص، حضرموت، کوفه و دیگر جاها به محضر مبارکشان روی می‌آوردند. ۲. تبیین فقه شیعی

۳. احیای سنت اصیل نبوی صلی‌الله علیه و آله: معالم دینی جهان اسلام در ابعاد گوناگون حیات انسانی، وام‌دار احیا و تبیین امام صادق علیه‌السلام است.

محمدجواد مغنیه در زمینه پیشرفت مسلمین می‌نویسد:

«بحث از تاریخ سلاطین مسلمین ما را به این راز مهم می‌رساند که اگر منصور و امثال او نبودند، حکومت اسلام شرق و غرب عالم را مسخر می‌کرد و بدون دعوت، جهانیان اسلام را می‌پذیرفتند و غیرمسلمانی روی زمین پیدا نمی‌شد.»

باز تاب استبداد

ظلم زادگاه ذلت است و همزاد زبونی. این از سنت‌های ثابت الهی است:

«وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمَجْرِمِينَ»؛

ما امت‌های پیش از شما را هنگامی که ظلم کردند، هلاک نمودیم، درحالی که پیامبران دلایل روشن برای آنها آوردند، ولی آنها ایمان نیاوردند. این‌گونه گروه مجرمان را کیفر می‌دهیم.

خداوند بر اساس این سنت و دو سنت «تعمیم» و «نگرش مجموعی»، ستمگران و ظالمانی همانند بنی امیه و بنی عباس. و این دو گفتار امام علی علیه‌السلام، یک قانون اجتماعی و سنت ثابت الهی است.

نگرش مجموعی

حاکمان طغیانگر و هم‌اندیشان و همکاران آنها در اثر ظلم و استبدادشان به هلاکت رسیدند، ولی عمل آنان سبب عقب‌ماندگی همه مسلمانان گردید و اساس جامعه اسلامی متزلزل شد و مسلمانان از پیشرفت بازماندند؛ زیرا گرچه مردم ستم‌پیشه نبودند، ولی ستم‌ستیز هم نبودند، ستم‌پذیر بودند.

درس دوازدهم: تلقی نادرست از مفاهیم دینی

بی‌شک، مسلمانان در استحکام و توسعه دین خود، به پیشرفت‌های چشمگیری رسیدند، به علوم و فنون زمان خود دست یافتند و در معارف عقلی و نقلی از دیگر ملل و اقوام سبقت جستند، ولی هر قدر از پیشوایان دینی و خاندان نبوی علیهم‌السلام دوری گزیدند، از مفاهیم دینی فاصله گرفتند و

برداشت‌های عقلانی و مصالح شخصی خود را در آن‌ها دخالت دادند، به حدّی که اکنون برخی از آن‌ها حامل معانی اصیل و کهن خود نیست. ترویج و توسعه معانی جدید و برداشت‌های نادرست از مفاهیم اصیل اسلامی، آثار نامطلوبی در شناخت اسلام، اندیشه، عقیده و عمل مردم داشته است. در ذیل، به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱- سرنوشت و قضا و قدر

مردم معمولاً تصور می‌کنند که هر حادثه‌ای، خواه فعل آدمی و خواه دیگر پدیده‌های طبیعی، مقهور اراده الهی است و خواه‌وناخواه در ظرف خود، واقع خواهد شد و هیچ‌کس قادر به تغییر آن نیست. این تفکر در زمان حکومت فرعون و استبدادی بنی‌امیه رواج یافت؛ زیرا در زمان آنان، ستمگری و سفاکی به اوج خود رسید و چون قهراً در طایع شورش پیدا می‌شد، هرگاه شکایتی از کسی اظهار می‌شد، طرفداران حکومت به تقدیر الهی حواله داده و او را ساکت می‌کردند؛ می‌گفتند: آنچه واقع می‌شود، مقدر و مرضی خداست. این مسئله نقطه عطفی شد برای توسعه افکار خمودکننده در میان مسلمانان؛ یعنی:

افکار جبریگری و اعتقاد به این که سرنوشت انسان از پیش تعیین شده است و بر اساس قضا و قدر محتوم، پیش خواهد آمد و خواست وی در تغییر یا الغای آن نقشی ندارد. این تفکر انحرافی در میان مسلمانان چنان ریشه دواند که نیروی اراده و فعالیت را از آنان سلب نمود، این اندیشه خطیر توسط افراد کوتاه‌فکر و مادی مسلک تبلیغ و در مواردی با روایات جعلی و خرافه آمیز پشتیبانی شد، در تعلیمات مذهبی مسلمانان راه یافت و در دل بیش‌تر آنان در حدّ باور و عقیده ثابت، رسوخ کرد و سد راه ترقی مسلمانان گشت. این تفکر با گسترش مذهب اشعری، جان بیش‌تر گرفت و تفکرات شیعی را نیز تحت تأثیر قرارداد، استاد مطهری می‌نویسد:

«بدون شک، رواج مذهب اشعری در عالم اسلام، آثار زیادی گذاشت. فرق دیگر مانند شیعه، هرچند رسماً از آن‌ها تبعیت نمی‌کردند، اما از نفوذ عقاید آن‌ها، مصون نماندند. لهنذا، با آن که مکتب شیعی با مکتب اشعری مخالف است، در ادبیات عربی و فارسی شیعی، آن اندازه که از محکوم بودن بشر در برابر سرنوشت سخن رفته، از آزادی و اختیار، سخن نرفته است، با آن که طبق تصریحات پیشوایان شیعه - یعنی:

اهل بیت علیهم‌السلام - قضا و قدر عمومی با اختیار و آزادی بشر منافات ندارد. در اثر تفوق و تسلط مکتب اشعری بر جهان اسلام و ادبیات اسلامی، کلمه «سرنوشت» و «قضا و قدر» هراس‌انگیز و مرادف با جبر و عدم آزادی معرفی شده است و این خود، بهانه‌ای به دست اروپاییان مسیحی داده که علت‌العلل انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر بدانند و چنین وانمود کنند که اسلام، خود یک آیین جبری است و در آن هرگونه اختیار و حریت سلب شده است.»

مفهوم اصیل «سرنوشت»: این نوع تحریف در معنای «قضا و قدر» و رواج آن در میان مردم عوام، موجب شد که برخی از اروپاییان آن را به اصل اسلام نسبت دهند و تنها دلیل عقب‌ماندگی مسلمانان را اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر بدانند، درحالی‌که حقیقت سرنوشت در متن اسلام راستین چیز دیگری است:

«خداوند برای هر پدیده‌ای علل و اسباب ویژه‌ای قرارداد که هیچ حادثه‌ای، خواه فعل آدمی، خواه دیگر پدیده‌ها، بدون فراهم شدن آن علل و اسباب، پدید نخواهد آمد».

این معنا با مسئله «جبر» از زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ زیرا اعتقاد به جبر انسان را در انجام یا ترک کار فاقد هر نقشی می‌داند و اثر مثبت یا منفی را تنها متعلق به مشیت الهی می‌داند و به دست تقدیر می‌سپارد، ولی اعتقاد به «قضا و قدر» بر اساس تفسیر صحیح آن، عبارت است از این که همه پدیده‌ها و از جمله فعل آدمی با مشیت الهی صورت می‌گیرد. اما اراده و اختیار انسان جزء علل و اسباب ویژه پدایش فعل او است که بدون آن هیچ عملی از انسان صادر نخواهد شد؛ زیرا انسان موجودی است دارای عقل و شعور و اراده و قدرت انتخاب، قادر است کاری را که صد در صد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ مانع خارجی وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت‌اندیشی ترک کند و کاری را که صد در صد مخالف طبیعت او است و هیچ‌گونه عامل اجبار کننده خارجی وجود ندارد به حکم مصلحت‌اندیشی و نیروی خرد، انجام دهد. انسان مانند حیوان تحت تأثیر محرکات نفسانی و رغبت‌های درونی واقع می‌شود، اما در مقابل آن‌ها دست‌بسته و مسخر نیست، از یک نوع حریت نیز برخوردار است.

۲- زهد

در نظام اخلاقی و تربیتی اسلام، واژه «زهد» کاربردهای بسیاری دارد. این کلمه در عین برخورداری از مفهومی عالی و انسانی، سرنوشت شومی پیدا کرده و معنایش تحریف گردیده و از عوامل رکود و عقب‌ماندگی فرهنگی شده است. در مفهوم این کلمه، غالباً تحریف و اشتباه کاری‌هایی به عمد یا سهو رخ داده؛ گاهی مساوی با تظاهر و ریا معرفی شده و گاهی مرادف با رهبانیت، عزلت و گوشه‌گیری تلقی شده است. هر کسی در وضع اصطلاحات شخصی خود، مختار است که الفاظ را به هر معنایی که می‌خواهد استعمال کند، اما هرگز نمی‌توان واژه‌ای را به‌صرف یک مفهوم غلط محکوم کرد.

تعریف زهد:

«زهد» در روند تاریخی خود، شاید به دلیل تقارن و تشابهش با «رهبانیت» و نیز به دلیل فاصله تدریجی مسلمانان و دیرآشنایان مفاهیم دینی با مفسران و دوری آنان از زمان صدر اسلام، تحریف معنوی شد و در حیات فرهنگی مسلمانان اثر نامطلوبی بر جای نهاد؛ زیرا افراد تن‌پرور و سست‌عنصر زهد را سپری برای سستی خود قراردادند و به بهانه زهد و بی‌رغبتی به مظاهر دنیا، از فعالیت‌های علمی، اقتصادی، آبادانی و مانند آن دست شستند و به‌عکس، بیگانگان به این فعالیت‌ها پرداختند و در صنایع و فنون و در ابعاد اقتصادی و ثروت‌اندوزی پیش رفتند و مسلمانان همچنان در فقر و زبونی و ذلت و بدبختی ماندند.

اما واقع آن است زهد اسلامی غیر از رهبانیت می‌باشد.

«رهبانیت» بریدن از مردم و روی آوردن به عبادت است. بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جدا و این‌ها دو نوع کار بیگانه از هم است، از دو کار یکی را باید انتخاب کرد: یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این

جهان به کار آید. از این رو، رهبانیت مخالف زندگی و جامعه‌گرایی است؛ زیرا مستلزم کناره‌گیری از خلق و بریدن از مردم و سلب هرگونه مسؤولیت و تعهد از خود است.

اما زهد اسلامی در عین این که مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف و مبتنی بر پرهیز از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است، برای خوب از عهده مسؤولیت‌ها برآمدن است و از مسؤولیت‌ها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می‌گیرد.

بنا بر آنچه گفته شد، «زهد» را می‌توان این چنین تعریف کرد:

«زهد عبارت است از برداشت کم برای بازدهی زیاد.»

پس واسطه‌ای است میان «کم برداشت کردن» و «زیاد بازدهی دادن».

ارکان زهد:

زهد اسلامی - چنان که از نصوص اسلامی برمی‌آید - بر سه پایه از ارکان جهان‌بینی اسلامی استوار است:

۱. بهره‌گیری‌های مادی از جهان و تمتعات طبیعی و جسمانی تنها عامل تأمین‌کننده خوشی و بهجت و سعادت انسان نیست. برای انسان به حکم سرشت خاص او، یک سلسله ارزش‌های معنوی مطرح است که با فقدان آن‌ها، فاقد سعادت خواهد بود.

۲. سعادت فرد از سعادت جامعه جدا نیست؛ انسان از آن رو که انسان است، یک سلسله وابستگی‌های عاطفی و احساس مسؤولیت‌های انسانی درباره جامعه دارد که نمی‌تواند فارغ از آسایش دیگران، آسایش و آرامش داشته باشد.

۳. روح در عین اتحاد و یگانگی با بدن، در مقابل بدن اصالت دارد، کانونی است در برابر جسم، منبع مستقلى است برای لذات و آرام. روح نیز به‌نوبه خود، بلکه بیش از بدن نیازمند تغذیه، تهذیب، تقویت و تکمیل است. روح از بدن و سلامت آن و نیرومندی آن بی‌نیاز نیست، اما بدون شک، غرق شدن در تنعمات مادی و اقبال تمام به لذت‌گرایی جسمانی مجال و فراغت برای بهره‌برداری از کانون روح و منبع بی‌پایان ضمیر باقی نمی‌گذارد و در حقیقت، نوعی تضاد میان تمتعات روحی و لذات مادی - اگر به‌صورت غرقه شدن و محو شدن و فانی شدن در آن‌ها باشد - وجود دارد. روی آوری یک‌جانبه به تمتعات مادی در مجموع، از لذات واقعی بشر می‌کاهد.

درس سیزدهم: سستی و ناپایداری مسلمانان

از دیگر عوامل عقب‌ماندگی مسلمانان و استمرار سیر نزولی آنان، سستی و ناپایداری در هدف‌های مکتبی است. مسلمانان هر چه از زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله و تعلیمات مستقیم ایشان فاصله

می گرفتند، در آرمان‌های دینی سست‌تر می‌شدند، از تحرّک و تلاش مذهبی خود می‌کاستند و در حوادث مهم سیاسی، نظامی پایداری نمی‌کردند و این خود مرهون عواملی بود همانند: ریاست‌طلبی، مصلحت‌اندیشی، بیم و هراس از دشمن و مهم‌تر از همه، رفاه‌زدگی. در ذیل، تنها به توضیح مورد اخیر می‌پردازیم:

رفاه‌زدگی

تجمل پرستی، تن‌پروری و ثروت‌اندوزی از موانع مهم پیشرفت و عوامل سقوط و انحطاط تمدن‌ها است که قرآن از آن‌ها به «اتراف»، «بَطْر»، «طُول» و «تکاثر» تعبیر کرده و آن‌ها را از عوامل منفی حرکت تاریخ دانسته است؛ زیرا ملتی که مُتَرَف و سرمست ثروت شود، راه اتراف و اسراف ببیماید و سرگرم تدارک غذاهای لذیذ، لباس فاخر، خانه مجلل و زندگی رنگین شود، روح تحرّک و تلاش را از دست می‌دهد و به فسق و فساد دست می‌آلاید و در چنین جوامعی، شکاف طبقاتی عمیق‌تر، نارضایتی عمومی افزون‌تر و جامعه انسانی به سراسیمی سقوط نزدیک‌تر می‌شود و سرانجام به نابودی می‌گراید. و این یک سنت ثابت الهی و درباره همه ملت‌ها قابل اجرا است.

رفاه‌زدگی در آینه تاریخ:

نعمت زدگی و مستی‌های ثروت بی‌شمار و زراندوزی‌های بی‌حساب کارگزاران و دولت‌پیشگان به‌نوبه خود، جامعه نوپنهاد اسلامی را از حرکت بازداشت و سبب رکود و انحطاط آن‌ها گشت و زمینه‌پیری زودرس و ضعف و زوال حکومت جهانی اسلام را پی‌نهاد. پس از مدتی اندک، مسلمانان مجد و عظمت پیشین خود را از دست دادند و در کمال اندوه و حسرت، به غروب تمدن خود چیره گشتند و با عزلت خویش، راه مدنیت را برای بیگانگان و کفرپیشگان هموار کردند. این افول و انحطاط، تصادفی و ناشی از بدشانسی آنان یا خوش‌اقبالی دشمنانشان نبود، بلکه برگرفته از قوانین ثابت اجتماعی و تاریخی و سنن تغییرناپذیر الهی است که علاوه بر قرآن در بیان ناطق قرآن نیز آمده است.

درس چهاردهم: استعمار خارجی (فرهنگی - فکری)

مخالفان اسلام و قدرتمندان باطل، پس از این که دریافتند تلاش‌های آنان برای از بین بردن آیین اسلام بی‌فایده است، بر آن شدند تا با طرحی نو و حرکتی آرام و استعماری، شاخ و برگ آن را فروریزند و آن را بی‌ثمر سازند. این حرکت، به‌ویژه پس از پایان جنگ‌های صلیبی - که مدت دو‌یست سال به طول انجامید - شتاب بیش‌تری گرفت؛ زیرا مخالفان و سران کفر در این دو قرن، عملاً تجربه کردند که آهن و آتش و سلاح‌های گرم و سرد و نیروی انسانی نتوانست آن‌ها را به اهدافشان برساند. به‌ناچار دست به استعمار زدند و از این سلاح بی‌صدا سود جستند و با تکیه بر عصای استعمار برای تأمین خواسته‌های خود، به پا خاستند.

تعریف «استعمار»

«استعمار» یک واژه عربی و به معنای طلب عمران و آبادانی است. از نظر سیاسی نیز عبارت است از: سیاست مبتنی بر برده کردن، سودجویی از منابع طبیعی و بهره‌کشی از مردم کشورهای کم‌رشد و ممانعت از پیشرفت فنی، اقتصادی و فرهنگی آن‌ها برای تحکیم سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت استعمارگر. به عبارت دیگر، استعمار جریانی است که از طریق آن، یک ملت قدرتمند، سلطه همه‌جانبه

خود را بر یک جامعه ضعیف اعمال می‌کند. این جریان ممکن است همراه با نابودی بومیان جامعه یا بهره‌کشی از آنان و یا به کمک و شراکت بخشی از افراد آن جامعه صورت گیرد.

انواع استعمار

استعمار گرچه از نظر هدف و ماهیت، یک قسم بیشتر نیست، ولی با توجه به شکل و ترکیب آن، بر دو نوع است:

۱- استعمار کهنه

«سیستم ارتباط نابرابر بین یک کشور قدرتمند و پیشرفته با یک کشور ضعیف و عقب‌مانده». را استعمار کهنه گویند؛ یعنی: یک رژیم سیاسی و اقتصادی که علی‌رغم خواست اهالی یک منطقه، بر آن‌ها مسلط شده و هدفش تأمین منافع خارجیان است. این گونه رابطه استعماری قرن‌ها در جهان حاکم بود و بیش‌ترین قربانیان آن از قاره‌های آسیا و آفریقا بودند، ولی پس از جنگ جهانی دوم، قدرت خود را از دست داد و جای خود را به استعمار نو داد.

۲- استعمار نو

این اصطلاح در دهه ۱۹۵۰ مصطلح شد و منظور از آن نوعی استعمار است که در لباس تازه و از طریق سلطه اقتصادی و فرهنگی، همان اهداف استعمار قدیم (قرون ۱۶-۱۹) را تعقیب می‌کند. این شیوه سیاستی است که استعمارگران از اواسط قرن بیستم برای مقابله با موج نهضت‌های استقلال‌طلبانه در پیش گرفتند. در استعمار جدید، استعمارگر به‌طور مستقیم حکومت نمی‌کند، بلکه حکومت‌های بومی- ولی وابسته- را بر سر کار می‌آورد و درحالی‌که به ظاهر، به آن‌ها استقلال سیاسی می‌دهد، در باطن، وابستگی سیاسی و اقتصادی آن‌ها را حفظ می‌کند و همچنان به استثمارشان ادامه می‌دهد. استعمار جدید یا پنهان همان شیوه‌های معلوم امپریالیستی تفرقه‌اندازی بین دولت‌های جدید و تحریک انگیزه‌های قبیله‌ای و ایجاد نزاع و مشاجرات ناحیه‌ای را به کار می‌گیرد. اعمال محدودیت‌های گوناگون اقتصادی و فرهنگی و جذب نیروی انسانی متخصص و خبره در کشورهای کم‌رشد و درحال توسعه از دیگر مظاهر این استعمار است.

روش‌های استعمار

به‌طور کلی، می‌توان برخی از شیوه‌های استعمارگران را برای تسلط بر کشورها چنین برشمرد:

۱- تضعیف عقاید

استعمار همواره درصدد ایجاد تشکیک و تردید در عقاید مذهبی مردم و ایجاد تزلزل در اهداف مکتبی و کیان مسلمانان است و می‌تواند از این راه به‌سرعت و به‌طور ماندگار به اهداف فرهنگی خود برسد. بدین منظور، طرح‌هایی را پیاده می‌کند؛ از جمله:

الف- طرح و عنصر ملیت: استعمار، عناصر رنگ، نژاد، وحدت زبان و جغرافیا را در میان مسلمانان مطرح می‌کند و آن‌ها را اساس و پایه ملیت قرار می‌دهد تا با دمیدن روح ملیت در توده‌های اسلامی، سد وحدت جوامع اسلامی را بشکند و پیروان راستین اسلام را از روح معارف دینی منفک سازد.

استعمارگران در این راه، چنان جدی و فعال بوده‌اند که به تبلیغات بسنده نمی‌کنند، بلکه افرادی را از خود مسلمانان برای این کار آماده می‌نمایند. علی‌ناصرالدین، عمر فاخوری و محمود تیمور را می‌توان از زمره آنان شمرد. احمد قادیانی در بردگی فکری نسبت به استعمار، گوی سبقت را از بندگی به خدا ربوده بود و بردگی استعمار را با بندگی به خدا مقایسه کرده، می‌گفت:

«من عقیده دارم که اسلام مرکب از دو جزء است: اطاعت از خداوند و اطاعت از حکومت بریتانیا که امنیت را به ما پاکستانی‌ها ارزانی داشته و در سایه آن، از ظالمان و ستمگران نجات یافته‌ایم.»

ب- تأسیس مدارس و مراکز علمی- فرهنگی: استعمارگران با تأسیس این مدارس و مراکز در سرزمین‌های مسلمانان و اعزام معلمان به آنجا، با پیام‌های مسموم، انتشار کتاب‌ها و مجلات فساد انگیز و گمراه‌کننده و تأسیس مذاهب انحرافی و احزاب سیاسی همانند فراماسونری، بهایی‌گری و قادیانی‌گری و نظایر آن‌ها سعی در تضعیف عقاید مردم مسلمان داشته‌اند.

ج- مذاهب ساختگی: از دیگر برنامه‌های استعماری، ساختن مذاهب دروغین در کشورهای اسلامی بوده است. پس از قرن سیزدهم، پیدایش مذاهب ساختگی زیاد گردید. مبارزه با اسلام اصیل و پیروان و رهبران آن از اهداف مشترک این مذاهب بود. غلام احمد قادیانی در پاکستان، حسینعلی بهاء و پسرش عبدالبهاء در ایران و عبدالوهاب در حجاز، مذاهب قادیانی، باییت، بهائیت و وهابیت را پدید آوردند.

۲- بر هم زدن وحدت مسلمانان

استعمار از دیرزمان اهرم وحدت و انسجام مسلمانان را قطع کرده و میان آنان فاصله انداخته است: از یک‌سو، در بین ممالک آن‌ها مرزهای جغرافیایی پدید آورده و به تجزیه «دارالسلام» پرداخته و طرح‌های جهان‌وطنی اسلام را از پیشرفت بازداشت و از سوی دیگر، نژادپرستی و تمدن‌های اقلیمی را در هر منطقه تبلیغ کرده، مردم را با آن دل‌خوش نموده و تمدن اسلامی را در نظر آنان بی‌ارزش جلوه داده است. همچنین با ابداع مذاهب ساختگی سعی کرده است تا دل‌های آنان را از هم جدا سازد تا از پیشرفت‌های علمی و صنعتی و سیاسی و اجتماعی بازماند.

۳- ترویج فساد

استعمار برای سست نمودن ایمان مذهبی مسلمانان، فساد را در قالب‌های گوناگون رواج داده و با انواع وسایل، اقبال‌جوان را سرگرم نموده و مهم‌تر آن که برخی از سرگرمی‌های فساد انگیز را جزو فرهنگ آنان معرفی کرده، از این راه نیروی مقتدر و مستعد جامعه را ناتوان ساخته و سلطه فرهنگی خود را استحکام بخشیده است. برای این منظور هم از راه‌های گوناگونی وارد شده است؛ از قبیل: ترویج مشروبات الکلی، فیلم‌های مبتذل و بدآموز، مجالس رقص و سازوآواز، قماربازی، تأسیس مدارس و مراکز فرهنگی مختلط، تجمل‌پرستی و تبلیغ الگوهای متنوع لباس و کالاهای زینتی، تبلیغ سینما و دیگر مظاهر نامطلوب و تباه‌کننده هنر. ناگفته پیداست ملت‌هایی که بخشی از درآمد را صرف تهیه وسایل فساد انگیز کند و افکار جوانانش را با انواع وسایل لهو و لعب مسموم گرداند، از پیشرفت‌های علمی و صنعتی و سیاسی عقب می‌ماند و سیادت و سعادت خود را از دست می‌دهد.

۴- قطع پیوند با تاریخ و فرهنگ

تاریخ معبری است که آینده و حال را به گذشته پیوند می‌دهد و مطالعه آن تداعی بخش فرهنگ و معنویت نهفته در آن است. استعمار با نظر به تأثیر عمیق تاریخ اسلام در رشد و توسعه فکری و

فرهنگی مسلمانان در تلاش بوده است آن را مخدوش سازد و رابطه نسل حاضر را با گذشته پرافتخار دینی خود قطع کند تا به تدریج، خود را بی هویت، ناشناخته و بی تکیه گاه بداند. تغییر خط و زبان عربی و تاریخ هجری از جمله کارهایی بود که بدین منظور انجام گرفت. در ترکیه، وقتی استعمار آثار خلافت عثمانی را از بین برد و برنامه‌ها و مظاهر تمدن غربی را در آنجا موبه‌مو پیاده کرد، خط عربی را به لاتین، تعطیلی هفتگی را از جمعه به یکشنبه و تاریخ هجری را به میلادی تبدیل نمود و اکنون یک جوان بیست، سی ساله ترک نمی‌تواند از هزاران جلد کتاب، که از پیشینیان برایش باقی مانده است، استفاده کند و کاملاً از تاریخ مذهبی و دینی و حتی فرهنگ ملی خود بیگانه شده است. هربرت اسپنسر، دانشمند انگلیسی، می‌گوید: «تمدن و فرهنگ، زبان و آداب خود را به اقوام و ملل بیاموزید و آنان را به حال خود رها کنید که همیشه از آن شما خواهند بود».

استعمار از راه تغییر زبان و فرهنگ و تمدن، می‌کوشد تفوق خود را از راه‌های گوناگون به رخ مردم بکشد و فرهنگ خود را بر فرهنگ مسلمانان تحمیل نماید. علاوه بر آن، می‌کوشد مردم کشورها تمدن و پیشرفت را در چیزهای کوچک و کم‌اهمیت بجویند؛ مانند پوشیدن لباس، کفش، خوراک، آرایش، آرایه‌های منزل، لابی‌گری، بی‌بندوباری، اسراف و عیاشی.

درس پانزدهم: استعمار خارجی (سیاسی، اقتصادی، نظامی)

الف - سیاسی

تعیین مرز میان دیانت و سیاست و محدود کردن هر یک از آن‌ها در حوزه خاص خود (سکولاریسم/ علمانیت) از دیگر شیوه‌هایی است که استعمار برای پیشبرد اهداف خود، به کار گرفته و به موفقیت‌هایی نیز دست یافته است. تلاش پیگیر عوامل استعمار از یک سو و عوام زدگی، آسایش طلبی و دنیا ستیزی مسلمانان از سوی دیگر، دین و ایمان را در اعمال عبادی خاصی محدود ساخت، تا آنجا که مسلمانان باورشان گردید که تعالیم دینی تنها سرنوشت پس از مرگ را رقم می‌زند، ولی علم سیاست درباره چگونه زیستن در این دنیا است؛ اصول و مؤلفه‌های دین اصولی ثابت، مقدس و آسمانی است، درحالی که سیاست پیوسته در حال تغییر و فاقد قداست و چه‌بسا آلوده به فساد و این دو هرگز قابل جمع نیستند. دین و سیاست در هدفمندی نیز متفاوت‌اند: دین هدفی جز تربیت انسان و هدایت جامعه به سوی تکامل اخلاقی و معنوی ندارد، درحالی که هدف سیاست و سیاستمدار تأمین وضع موجود، کسب پیروزی و مطرح‌شدن در عرصه سیاسی و اجتماعی است.

اقتدار ساده مسلمانان با این برداشت‌ها و ذهنیت‌ها همراه با تبلیغ زهر آگین دشمنان، سیاست را نوعی شیطنت، دغل‌بازی، فریب کاری و از مظاهر بی‌دینی و گرایش‌های ضد مذهبی تلقی کردند و دین را در چهارچوب آخرت و عبادات خشک تفسیر نمودند و برای هر یک، پیروان خاصی تعیین نمودند؛

اولین گروه را آخرت طلب و خداجو شمردند، مسجد و محراب و قرآن و نیایش را نیز از آن‌ها دانستند و دومین گروه را دنیا طلب دانستند و حکومت، ریاست و سیاست را متعلق به آنان. این تفکر القاشده از سوی استعمار در میان توده مردم، مقبول افتاد و بر مذاق عوام و خواص عوام اندیش خوش آمد و تعالیم سیاسی را از مظاهر دنیا و نشانه‌های دنیا پرستی و آخرت ستیزی تلقی کردند؛ از سیاست دست شستند، عزلت گزیدند، بی تفاوت نشستند و مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی را به دست ناهلان سپردند.

آن‌ها نیز هر چه را دشمن می‌پسندید برگزیدند و در نتیجه، مسلمانان به‌روز سیاه افتادند. اما واقع آن است که سیاست نه‌تنها از مسائل دینی جدا نیست، بلکه از پایه‌های اصلی و زیربنایی آن است.

افزون بر آن، پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله در نخستین روز اعلان رسالت خود، سخن از جانشینی و خلافت پس از خود به میان آوردند و در دوران استقرار خود در مدینه، حکومت تشکیل دادند و نظام اداری بنیان نهادند؛ چراکه قوانین جزایی، تعیین جرائم، دیات، حدود، قصاص و مانند آن جز در سایه حکومت امکان عملی ندارد. تأمین امنیت اجتماعی، اقتصادی، قضایی و سیاسی جدا از سیاست و بیگانه از مسائل سیاسی نیست.

ب- استعمار اقتصادی

دولت‌های جهان خوار برای تأمین و حفظ منافع خود و غارت جهان اسلام، نظام جدیدی برگزیدند: استعمار اقتصادی. در ادامه تحولات علمی و صنعتی، برخی ابزارهای تولیدی به بازار اقتصادی مسلمانان عرضه کردند که هدف از آن سامان بخشیدن به اوضاع اقتصادی آنان نبود، بلکه وابسته نمودن آن‌ها بود. کشورهای استعمارگر از راه خرید مواد اولیه به قیمت‌های مصلحتی و فروش فن‌آوری سطح پایین و دادن کمک‌های فنی محدود، گام مهمی در ایجاد وابستگی اقتصادی آن‌ها برداشتند و پایه‌های استعمار اقتصادی را پی نهادند. و توانستند کشورهای اسلامی را به بخش‌های کوچک زراعی فاقد قدرت، ولی مالک مواد اولیه تقسیم نمایند تا در اثر نیاز، غرب را به‌سوی خود بکشاند و غرب نیز نیرومند و به‌ظاهر دلسوز، به آن‌ها کمک کند. قرارداد امتیاز رژی و انحصار خرید و فروش توتون و تنباکو در ایران، از نمونه‌های بارز این شیوه است.

ج- استعمار نظامی

نیروی نظامی و دفاعی هر کشور از ارکان اساسی آن است. از این‌رو، استعمار همگام با سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر ممالک اسلامی، درصدد برآمد تا سلطه نظامی نیز بر آن‌ها داشته باشد و اهرم دفاعی کشور را در اختیار بگیرد؛ زیرا استعمار نظامی از شیوه‌های کارآمدی است که در فرهنگ سیاسی، از آن به «استعمار افراطی» تعبیر می‌شود و عبارت است از روش‌های استعماری موردعلاقه استعمارگران در برابر جنبش‌های ضد استعماری. این روش‌ها بر شدت عمل فراوان استوار می‌باشد و سردمداران آن اعتقاد دارند که هرگونه حرکت آزادی‌خواهانه و روشن‌فکرانه باید قویاً منکوب گردد.

درس شانزدهم: بازگشت به عزت اسلامی

مقدمه

تا اینجا سخن از علل توسعه و پیشرفت تمدن نوین اسلام و عوامل انحطاط آن بود. در هر دو زمینه، به پژوهش و نقد و نظر پرداختیم. حال باید دید آیا راهی برای بازگشت به تمدن گذشته وجود دارد آیا می‌توان به مجد و عظمت سده‌های نخستین اسلام دست یافت؟ باید در پی راه کارهای عملی و اصولی باشیم و برای وصول به جایگاه پیشین مسلمانان، چاره‌ای بیندیشیم.

راه کارهای عملی

برای بازیابی حیات فراگیر مسلمانان و بازگشایی مجدد دروازه‌های تمدن اسلام، باید طرح‌های جامع و ثمربخش ارائه داد، راه‌های پریچ و خمی را پیمود، برنامه‌های سنجیده‌ای ریخت و گام‌های مؤثری

برداشت، و گرنه نیل به سرچشمه حیات برای جوامع مسلمانان ممکن نخواهد بود. با نگاه به گذشته نزدیک مسلمانان و با مطالعه زندگی رهبران آنان، می‌بینیم بزرگانی از فرهیختگان و برجستگان جامعه و عالمان دینی درصدد چاره‌جویی برآمده، گام‌های مؤثری برداشته‌اند و برای بازیابی مجدد و شکوه مسلمانان، طرح‌هایی ارائه داده‌اند. برخی از این شخصیت‌های معروف عبارت‌اند از:

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی

از جمع‌بندی تفکر و عملکرد سید جمال‌الدین به دست می‌آید که او برای رسیدن به جامعه مطلوب اسلامی و انسانی، شش اصل را لازم می‌دانست:

الف. شناخت اسلام اولیه؛

ب. عمل به تعالیم اسلامی؛

ج. زدودن خرافات از چهره اسلام و قرآن؛

د. وحدت و یکپارچگی تمام فرق اسلامی؛

ه- تشکیل حکومت واحد اسلامی؛

و- مبارزه با استعمارگران خارجی و مستبدان داخلی.

۲- امام خمینی قدس سره

هرچند راه‌های بازگشت اسلام به عزت از دیدگاه امام خمینی قدس سره منحصر به موارد خاصی نیست و برشمردن همه آن‌ها پژوهش مستقل و دامنه‌داری می‌طلبد، ولی آنچه را می‌توان به‌اختصار و گذرا اشاره کرد عبارت است از:

الف- باور و دریافت قدرت اسلام: مسلمانان باید به قدرت اسلام توجه داشته باشند. این قدرت اسلام

بود که مسلمانان ایران را با دست‌خالی، بر یک دولت مستبد بزرگ و ابرقدرت‌های بزرگ جهان پیروز کرد. چرا مسلمانان از این واقعیت غافل‌اند؟ چرا دولت‌های اسلامی از این قدرت اسلام غافل هستند؟ قدرت اسلام بالاترین قدرت‌ها و این سلاح بالاترین سلاح‌ها است.

ب- اتحاد و انسجام: بزرگ رهبر انقلاب بیش از دیگر ضعف‌های مسلمانان، از تفرقه و اختلافات آنان رنج می‌برد و پیوسته آن‌ها را به وحدت فکری و عملی فرامی‌خواند و اتحاد مسلمانان و وفاق مردم و دولت‌ها را از عوامل عمده پیروزی می‌دانست.

ج- ایمان و عمل به دستورات اسلامی: ایران الگوی خوبی برای مسلمانان جهان است؛ چراکه ملت مسلمان این کشور با تکیه بر قدرت ایمان، برخاست و حاکمان ستمگر را با داشتن پشتوانه قوی سیاسی و نظامی، شکست داد و توانست به عظمت و مجد مجدد مکتبی دست یازد. دیگر مسلمانان جهان نیز اگر به‌صورت جدی به پا خیزند و علیه حکومت‌های فاسد قیام کنند، بی‌شک به موفقیت‌هایی می‌رسند. امام خمینی قدس سره در این باره می‌فرماید:

«ملت ایران هیچ نداشت و [فقط] ایمان داشت و ایمان او را به همه قدرت‌ها غلبه داد و مسلمان‌های همه کشورها، دولت‌هایشان همه چیز دارند، لکن ایمان ندارند. آنچه کشور ما را، ملت ما را پیروز کرد ایمان به خدا و عشق به شهادت در مقابل کفر، در مقابل نفاق و برای حفظ اسلام بود.»

د- تشکیل حکومت اسلامی: حضرت امام قدس سره در ارزش و اهمیت حکومت اسلامی می‌فرماید: «اگر حکومت اسلامی در بین توده‌های عظیم دنیا معرفی شود و ملت‌ها برنامه‌های حکومت اسلامی را دریابند، موجی در افکار [آنان] پدید خواهد آمد. باید کوشش کنید تا طرز حکومت اسلام و رفتار حاکم اسلامی با ملت‌های مسلمان را به اطلاع دنیا برسانید تا زمینه فراهم شود که حکومت عدل و انصاف به جای این حکومت‌های استعمار زده، که اساس آن بر چپاول است، قرار گیرد. اگر قشرهای جوانان، از هر طبقه که هستند، ماهیت اسلامی را- که با کمال تأسف، جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام جریان داشت- بفهمند، اساس حکومت‌های ظالمانه استعماری و مکتب‌های منحرف کمونیستی و غیره خودبه‌خود برچیده می‌شود.» از مجموع نظرات شخصیت‌های سیاسی و با نظر به تاریخ گذشته مسلمانان، برمی‌آید که باز یافتن مجد و شکوه مجدد اسلامی مرهون اموری چند است؛ از جمله:

بازشناسی تعالیم اسلام:

بر اساس این اصل، بر اندیشمندان و اسلام‌شناسان لازم است که آیین اسلام را با تمام ابعادش به مردمان جهان باز بشناسانند و آنان را به مزایای آن متوجه نمایند و دین را به‌عنوان سازنده اجتماع و سامان‌بخش نظام زندگی جامعه معرفی کنند، نه به‌عنوان مقررات محدود در چهارچوب محدود و در حد اصلاح اخلاق فردی و تهذیب نفس.

نهضت علمی

از جمله راه‌هایی که برای کسب عزت مجدد اسلام و مسلمانان باید پیمود، خروج از انزوای علمی است. باید اذعان کرد که مسلمانان از نظر علمی، در انزوا هستند. امروزه جامعه دانشمندان کشورهای اسلامی جامعه بسیار کوچکی است که تعداد اعضا، منابع و خلاقیت آن از یک‌پنجم آنچه برحسب معیارهای بین‌المللی باید باشد، تجاوز نمی‌کند. نهضت علمی در چارچوب جوامع اسلامی منوط به تأمین پنج شرط الزامی است: (۱) تعهدی پرشور؛ (۲) حمایتی بخشنده؛ (۳) امنیتی تضمین شده، (۴) استقلال نهادی علمی؛ (۵) جنبه بین‌المللی دادن به تحقیق. جهان اسلام، به‌ویژه عالمان و فرهیختگان کشورهای اسلامی، باید به روشنگری علمی دست بزنند و به‌صورت «امت علم» درآیند.

وحدت فراگیر

اتحاد مسلمانان با یکدیگر نشانه بارز حیات اجتماعی آن‌ها است و تفرقه و جدایی نشانه مُردگی. خاصیت زندگی یک جامعه به هم‌پیوستگی اعضا و جوارح آن اجتماع است. مسلمانان تا وقتی به این اهرم دست نیافته‌اند، بر سریر سیادت نخواهند نشست.

خودباوری

اعتماد به نفس و خودباوری، استعداد افراد را بارورتر می‌سازد. آنچه برای پیروان اسلام حائز اهمیت است دریافت حس اعتماد به نفس و اقدام عملی و شکستن سد احساس حقارت است که در سده‌های اخیر در مسلمانان پدید آمد.

مقصود از علل پیشرفت، بررسی عوامل و کشف ریشه های درون مرزی و برون مرزی تأثیر و نفوذ «کمی» و «کیفی» آیین اسلام و گسترش سریع فرهنگ و تمدن اسلامی، در جوامع بشری است و مقصود از «علل انحطاط» بررسی زمینه های رکود و تنزل مظاهر تمدن اسلامی همچون علوم و فنون مختلف، سیاست، حکومت، مدیریت، آزادی و ... است.

مرکز مطالعات قرارگاه شهید باقری
سازمان بسیج دانشجویی

آدرس: تهران | خیابان طالقانی | تقاطع مفتح
سازمان بسیج دانشجویی | ساختمان شهید باقری

شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۳۸۱۵۵۶

سامانه پیامکی: ۶۶۰۰۰۶۵۰۰۰

نشانی اینترنتی: q-b.ir

رایانامه: info@q-b.ir

کانال تلگرام: Telegram.me/qb_ir

شماره تماس:

سامانه پیامکی:

نشانی اینترنتی:

رایانامه:

کانال تلگرام:



قرارگاه شهید باقری